



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)



استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)

نقد

بر

نقد «ناصر چکاوک»

دید انحرافی چکاوک پیرامون اصلاحات ارضی

بخش ششم



۲۰ میزان ۱۴۰۴ خورشیدی -- ۱۲ اکتبر ۲۰۲۵ میلادی

دید انحرافی چکاوک پیرامون اصلاحات ارضی

بخش ششم

امپریالیسم از یک سو کشورهای تحت سلطه را با بیرحمی تمام استثمار می‌کند، و از سوی دیگر به منظور بهره برداری بیشتر ناگذیر است که فابریکات خورد و بزرگ، مراکز صنعتی، تجاری، علمی و فرهنگی را ایجاد نماید. این عمل امپریالیسم باعث پیدایش طبقه کارگر گردیده و در پهلوی آن روشنفکران انقلابی پا به عرصه مبارزات انقلابی می‌گذارند. این وضعیت باعث بیداری افکار ملی و انقلابی و پیدایش جنبش‌های ملی و آزادی‌بخش را تسریع می‌نماید. بقول استالین «این کیفیت برای پرولتاریا از این لحاظ شایان اهمیت است که ستم‌گری‌های سرمایه را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیرمستقل را از ذخایر امپریالیسم به ذخایر انقلاب پرولتاریا تبدیل سازد.» (استالین - راجع به اصول لنینیسم - صفحه ۲)

رژیم‌های وابسته در کشورهای تحت سلطه (مستعمره - نیمه فیودال و یا نیمه مستعمره - نیمه فیودال) طبق خواست امپریالیسم از یک سو برای پیدا کردن راه‌های مناسب جهت رشد سرمایه و ایجاد بازار برای سرمایه و ایجاد پایگاه در بین مردم بر بنیان فریب توده‌ها و از سوی دیگر جهت تضعیف تضادهای طبقاتی و جلوگیری از انقلاب آزادی‌بخش ملی دست به یک سلسله اصلاحات می‌زنند تا خود را حامی منافع مردم و طرفدار ترقی و پیشرفت کشور معرفی نمایند.

برای انقلابیون به تمام معنا واضح است که رفرم از بالا توسط طبقه حاکمه ارتجاعی تسکین است و نه علاج. لذا اصلاح طلبی و رفرم در حقیقت به منظور استحکام قدرت طبقه حاکمه ارتجاعی و تفرقه افگندن در صف انقلاب صورت می‌گیرد. اصلاحات و رفرمی که توسط طبقه ارتجاعی صورت می‌گیرد، ماهیت استثمارگری در مناسبات اجتماعی را تغییر نمی‌دهد و روابط زیر بنایی رژیم کهن را به طور کلی از بین نمی‌برد. شکی نیست که «از بین بردن کلیه بقایای کهن که برای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه داری بند نهاد است مسلماً به حال طبقه کارگر سودمند است.» (لنین - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - صفحه ۵۰ - تأکید از لنین است)

در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری، به هیچ وجه امپریالیسم حاضر نیست که در رژیم‌های تحت سلطه کلیه بقایای کهن فیودالی را از بین بردارد، زیرا فیودالیسم در کشورهای تحت سلطه ستون فقرات امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. بنا به قول لنین «نفع بورژوازی در این است که برضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید.» (لنین - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - صفحه ۵۰)

بناء هر گز بورژوازی حاضر نیست که فئودالیسم را سرنگون نماید، بل که برای استحاله بیشتر آن تلاش می‌کند. اصلاحات ارضی در چنین کشورهایی نیز ضربه بر پیکر فئودالیسم وارد نمی‌کند و به هیچ وجه تأمین کننده منافع دهقانان در مقابل فئودالیسم نخواهد بود. اصلاحات ارضی زمانی به نفع دهقانان می‌باشد که حاکمیت سیاسی به دست پرولتاریا افتد و پایه‌های مادی کشور زیر کنترل وی درآید. حل مسئله زمین و آب از طریق انقلاب ارضی طبق خواست و تمایل دهقانان صورت گیرد و دیکتاتوری طبقه کارگر و دهقان (دیکتاتوری دموکراتیک خلق) مستقر شود. در چنین حالتی است که دولت نوین از طریق کثوپراتیف‌های دهقانی، به دهقانان کمک می‌نماید، تا روی پای خود به ایستند. در این صورت توسعه اقتصادی در عرصه زراعت به نفع توده‌های خلق و خاصاً دهقانان خواهد بود. در غیر این صورت رشد اقتصاد در روستا و طرح ریفورم‌های نیم بند مثل انقلاب سفید ایران که توسط سرمایه داران و کمپرادور - بوروکرات و نهادهای امپریالیستی صورت گرفت و یا کودتای هفت ثور که توسط جنرالان روسی در افغانستان به وقوع پیوست و "اصلاحات ارضی"

نیم بند روی دست گرفته شد به هیچ وجه گره از مشکل دهقانان را حل نکرد، بل که بیشتر به ضرر دهقانان تمام شد. سرمایه‌های امپریالیستی و وابستگان بومی شان عمدتاً در آن بخش‌ها از زراعت سرمایه‌گذاری خواهند نمود که نیازمندی کشورهای امپریالیستی را مرفوع سازد. در آن صورت دهقانان مجبورند که به تولیداتی دست بزنند که تاجران آن‌را خریداری نمایند و از تولیداتی که نیازمندی اولیه جامعه است بکاهند. در این صورت همه ساله تولیدات مصارف خوراکی جامعه محدود گردیده و بالاخره مجبور به خرید غله و دیگر مایحتاج ضروری خوراکی خود می‌گردند که باید از طریق بازار بدست آورند.

هرگاه مسئله مالکیت بر وسایل تولید به نفع پرولتاریا از طریق انقلاب حل نگردد به یقین که اصلاحات ارضی و هرگونه رفم و سرمایه‌گذاری در دهات که از طریق سرمایه‌داران کمپرادور- فیودال صورت گیرد، در این صورت کنترل اقتصاد بازار آهسته، آهسته در دست سرمایه‌داران خواهد افتاد و سودی برای دهقانان به بار نخواهد آورد و دهقانان به شدیدترین وجه مورد ستم و استثمار قرار خواهند گرفت.

حال ببینیم که جناب چکاوک در مورد "اصلاحات ارضی"، داودخان و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" چه موضع دارد. جناب چکاوک در صفحه ۲۲ و ۲۳ سندش چنین می‌نویسد:

«... به روایت لویی دوپرفقط در آن زمان در کل افغانستان در حدود ۵۰ هزار نفر زمین‌داران بزرگ یا فئودال وجود داشتند. ولی قانون اصلاحات ارضی داود خان که در ۱۵ اسد ۱۳۵۴ خورشیدی برابر به ۶ آگست ۱۹۷۵ ترسایبی منتشر گردید، به تصویب رساند که زمین‌های فئودالان توسط دولت خریداری شود و برای دهقانان توزیع گردد. سهم زمین‌های توزیع شده در اصل نمی‌توانست تا یک مدت معین به کسی دیگر انتقال یابد یا به فروش برسد و فئودالان توانستند خود را از چنگ قانون برهانند. آنها زمین‌های شان را میان اعضای خانواده شان که در قانون پیش‌بینی شده بود تقسیم کردند. اصلاحات ارضی خلق و پرچم که با فرمان‌های ۶ و ۸ جلو گذاشته شد، میتوانست مؤثر واقع گردد، ولی چون خلقی - پرچمی‌ها از نگاه تئوری و خط به راه غلط روان بودند، همه فرمان‌های شان از آغاز به شکست مواجه شد، حفیظ الله امین به منظور کاهش حساسیت‌ها در نوامبر ۱۹۷۹ فرمانی صادر نمود که در آن مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد. در ضمیمه فرمان شماره ۸ ببرک کارمل تذکر داده شده بود که تطبیق اصلاحات ارضی باید بر اساس ارزش‌های مذهبی باشد. جمهوری اسلامی مجاهدین که ضد قانون تقسیم ارضی بود گفت: «ثروتمند بودن و فقیر بودن افراد را خداوند خواسته است»

طالبان در دوره اول، در فرمان شماره ۵۷ زمین‌های دولتی را برای دهقانان نادار، کارمندان متقاعد و کوچی‌ها توزیع کردند. فرمان ۵۷ طالبان در زمان حکومت اسلامی کرزى - احمد زی هم نافذ بود و از این طریق به نیروهای پیاده نظام طالبان بنام "کوچی" زمین و سرمایه توزیع میشد.

از آن که بگذریم، لشکرکشی‌ها و جنگ‌چهل ساله‌ی امپریالیستی در افغانستان، پای دهقانان را به جنگ کشید، بسیاری از دهقانان توسط بمب‌های روسی و حملات خلقی پرچمی‌ها کشته شدند، بسیاری به جهاد روی آوردند و دسته‌های جهادی تشکیل دادند، برخی به شهرها پناه آوردند و بسیاری هم آواره ایران و پاکستان شدند. جنگ تار و پود روستاها را بر هم زد و اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور را کاملاً دگرگون کرد.

بعد از خروج اشغالگران سوسیال امپریالیزم شوروی، بسیاری از آوارگان از ایران و پاکستان به روستاهای شان برگشتند، خانه‌های شان را آباد کردند، ولی نظر به دو دلیل نمی‌توانستند وابسته به زمین باشند. اول این که کسانی که برگشته بودند، مربوط به نسل دیگری بودند که بیشتر شان به زراعت سروکار دار نداشتند، و اگر با کشت و کار آشنا بودند به کشت و کار سرمایه‌داری خو گرفته

قبل از این که وارد بحث جناب چکاوک در مورد به اصطلاح "اصلاحات ارضی" داود خان و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" شویم، بهتر است که ابتدا نظری به سوابق سیاسی داودخان و مبارزاتی سیاسی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهه چهل خورشیدی بیندازیم، تا خوانندگانی که ماهیت اصلی داودخان و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را نمی دانند و از سوابق مبارزاتی شان با خبر نیستند، درک نمایند که داود خان مهره در دست روسیه سوسیال امپریالیستی بود، و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از همان زمان ظهور تا زوالش یک حزب رفرمیست، اصلاح طلب و مزدور سوسیال امپریالیزم بیش نبوده و در افغانستان به عنوان ستون پنجم سوسیال امپریالیزم فعالیت می نمود. این حزب نه یک حزب انقلابی، بل که یک حزب سازش کار و ضد انقلابی بوده و با رژیم ستم شاهی راه سازش و مصالحه را پیش گرفته بود و رژیم ستم شاهی را یک رژیم مترقی معرفی نموده و خواهان اصلاح بیشتر دستگاه اداری این رژیم بوده است.

داود خان به کمک عبدالمجید زابلی - یکی از سرمایه داران همان دوره - جنبش سیاسی زیر نام "ویش خلمیان" را ایجاد نمود و تره کی یکی از جمله هیأت مدیره این جنبش بود.

تره کی گرچه از خانواده ای بی بضاعت بود، اما هیچ گاه در خدمت طبقه ستم کش قرار نگرفت، او از دوران آشنایی با سیاست (ویش خلمیان) تا آخر شخصی بود متملق، چاپلوس، خادم درگاه طبقه حاکمه، او هیچ گاه به خاطر توده های مبارزه نکرد، بلکه مبارزه اش در زمان "ویش خلمیان" در خدمت خانواده سلطنتی قرار داشت، همان طوری که تمام اعضای "ویش خلمیان" دستگیر و زندانی می شوند، آقای صدراعظم به خاطر نزدیکی روابط با تره کی به او لطف نموده و برایش وظیفه (به حیث آتشه مطبوعاتی) به امریکا می دهد. شاید هم این وظیفه به پاس خدمت به دام انداختن اعضای "ویش خلمیان" به عنوان پاداش داده شده باشد. اینک بحث "ویش خلمیان" را از دیدگاه دستگیر پنجشیری که خودش از وفاداران تره کی است پی می گیریم:

«در اوایل ماه ثور ۱۹۴۹ نخستین کنگره آن (ویش خلمیان) در منزل نورمحمد تره کی در قلعه عبدالمجید زابلی واقع دارالامان گشایش یافت... "ویش خلمیان" رئیس و منشی نداشته، توسط هیئت مدیره رهبری می شد... هیئت مدیره از سوی کنگره انتخاب می شد در ترکیب نخستین هیئت مدیره نورمحمد تره کی، عبدالرئوف بینوا، قیام الدین خادم و محمد ارسلان سلیمی انتخاب شده بود» (دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه ۱۱۵ - ۱۱۶)

آقای پنجشیری به تعقیب این گفته می نویسد که داکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمدغبار که عضویت "ویش خلمیان" را داشتند به علت این که عبدالمجید زابلی و سردار محمد داود خان پشت این پرده قرار داشته و از جمله مشوقین و موجد "ویش خلمیان" بودند از این جنبش سیاسی کنار رفتند و تبلیغ و ترویج اندیشه های خویش پرداخته و هرکدام آن ها جریده ای "ندای خلق" و "وطن" را به دست نشر سپرده و افرادی را در محور این اندیشه های خود جمع نمودند. او می نویسد:

« ترکیب هیئت مدیره "ویش خلمیان" بیان گر این احتمال قریب به یقین است که عبدالمجید زابلی و سردارمحمد داود حامیان و مشوقین، تمویل کننده گان و محرکین این جنبش نوظهور بوده اند با نفوذ و رشد نهضت "ویش خلمیان" گرایش های متفاوت و ناهمگونی در نظر و عمل اعضای برجسته آن به علت نفوذ پشت پرده، مجید زابلی و سردار محمد داود در رهبری این جنبش به زودی داکتر محمودی، غبار و فرهنگ از این نهضت جدا شدند و به تبلیغ و نشر اندیشه ها و نظریات سیاسی و عقیدتی خویش از طریق جراید "ندای خلق" و "وطن" آغاز نهادند و هم فکرائی را نیز بدور خویش گرد آوردند.» (دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه ۱۱۸ - ۱۱۹)

آقای تره کی در ارتباط تنگاتنگ سردار داود، عبدالمجید زابلی قرار داشت و از طرف ایشان به همکاری گمارده می شد و تمویل می گردید، به همین لحاظ هم بود زمانی که تمامی اعضای "ویش خلمیان" دستگیر و زندانی می شوند "رهبر" این نهضت "علاوه بر این که بازداشت نشده بلکه به وی پاداش داده می شود و به حیث "آتشه مطبوعاتی در آمریکا مقرر" می شود. این پاداش به خاطر بدام انداختن مبارزین نهضت "ویش خلمیان" بوده است. طوری که از سوابق کاری آقای تره کی مشخص است که از طریق سردار محمد داود بالاخره به رویونیست های روسی تماس گرفته و بهترین مرجعی که می توانست اهدافش را طبق پلان پیاده نماید روس ها بود و برای روس ها، آقای تره کی به صفت "رهبر" حزب، کار خوش آیند و قابل استفاده زیاد بود به همین ترتیب نظر به سوابق سیاسی اش روس ها او را به صفت "رهبر" حزب دموکرات خلق افغانستان "برگزید و "حزب د. خ." از ابتدای پیدایش بعنوان نماینده فکری و سیاسی سوسیال امپریالیزم روس تحت رهبری تره کی به کار شروع نمود و تا آخر عمر به این خدمت وفادار ماند و کشور را به مستعمره کامل روس ها تبدیل نمود.

بعد از سال ۱۹۵۵ و دید و بازدید خروشچف و بولگانین از افغانستان تمایلات داودخان به سوسیال امپریالیزم و گرفتن قروض و اسلحه از این کشور، بیشتر گردید، این تمایلات افغانستان را از لحاظ اقتصادی و نظامی بیشتر وابسته به سوسیال امپریالیزم نمود. میر غلام محمد غبار در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" با صراحت بیان می دارد که در سال ۱۹۵۰ روابط افغانستان با شوروی ده درصد بود، اما در سال ۱۹۶۲ این روابط به ۶۰ درصد رسید. این موضوع وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی افغانستان را به شوروی در زمان صدارت داودخان نشان می دهد. به خاطر همین وابستگی است که رویونیست های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دوره صدارت داود خان را بنام "دوره مقاومت ملی" نام گذاری نموده و افغانستان را در جمله کشورهای "آزاد و از بند رسته جهان" قرار دادند.

« خلاصه حکومت افغانستان بعد از لویه جرگه ۱۳۴۴ علیه امرونی استعمار کهنه ونو و نفوذ لجام گسیخته نیروهای ارتجاع و استعمارنو به مقاومت عادلانه ملی آغاز نهاد، به حکم آمرانه تاریخ در سنگر جنبش آزادی مرقی اجتماعی، صلح در سنگر پیکار ضد استعمار کهنه ونو و ضد تبعیض نژادی و دسته بندی های تجاوزکارانه نظامی قرار گرفت. فقط از همین زمان کشور ما در قطار ملل آزاد و از بند رسته جهان مقام بالنسبه مستقل و ملی احراز نمود. » (دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد اول - صفحه ۱۲۰ - تأکید از من است)

سوسیال امپریالیزم در پلان پنج ساله سوم داود خان پرداخت، وام خویش را مقید به آن نمود که باید پلان سوم کاملاً توسط متخصصین شوروی تدوین شود و رژیم مزدور نیز آن را پذیرفت. این خصوصیات بیان گر ماهیت امپریالیستی تزارهای نوین و مزدور منشی دولت به رهبری داود خان را به سوسیال امپریالیست ها می رساند. پلان های پنج ساله داودخان هیچ چیز، جز استثمار هرچه بیشتر خلق افغانستان توسط امپریالیست ها و به خصوص تزارهای نوین را بازتاب نمی دهد.

داودخان بعد از دید و بازدید خروشچف و بولگانین در سال ۱۹۵۵ به مشی رویونیست های روسی تمایل پیدا نمود و سیاست اقتصاد رهبری شده دولتی از طریق "سکتور دولتی اقتصاد" را به کار گرفت. درچوکات این پلان گذاری، تاحدودی از سرمایه گذاری های خصوصی جلوگیری به عمل آورد و دولت رفته رفته همه چیز را در دست خود متمرکز ساخت. اصل هدف این تزارهای رویونیستی همانا تامین نقش دولت کمپرادوران و فیودالان و وابسته نمودن بیشتر افغانستان به امپریالیست ها و به خصوص سوسیال امپریالیزم شوروی بود.

ببرک کارمل که روابط نزدیک و مستحکمی با داوود خان دارد، می تواند از طریق همین روابط، زمینه تقویت ارتباطات خود با سفارت روسیه را فراهم سازد. ببرک کارمل از یک سو با خاندان شاهی (سردار داود خان) روابط مستحکم داشت و همیشه به خانه اش در رفت و آمد بود و ازسوی دیگر از طریق این روابط ارتباطش را با سفارت روس مستحکم نمود و همیشه برای گرفتن دستور با سفارت روسیه در تماس بود. آقای صباح الدین کشکی در باره کارمل و روابط آن با شوروی ها چنین می نگارد:

«آقای کارمل را در مهمانی‌های دیپلماتیک در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌دیدم و به وضاحت مشاهده می‌کردم که تا چه حد تماس‌های او تحت اداره و مراقبت مأمورین سفارت شوروی قرار داشت. یک دیپلمات امریکایی مشاهده کرده بود که هرگاهی که او در محفلی با کارمل به حرف زدن شروع می‌کرد، یک مأمور سفارت شوروی راه خود را از بین سایر مهمانان به سوی ایشان پیدا می‌کرد. دیپلمات به کارمل به صیغه شوخ طبعی گفت: «چه گپ است؟ آیا ایشان بر تو اعتماد ندارند؟» کارمل خنده کنان گفت که این نوع اتهامات کاملاً غلط می‌باشد و شوروی‌ها در صحبت‌های او به حیث دوستان او اشتراک می‌ورزند. این دیپلمات روز دیگر دید که کارمل تنها ایستاده است و کوشید پیش از این که روس‌ها بیایند با او به تنهایی صحبت کند، ولی صرف چند دقیقه نگذشته بود که یک مأمور سفارت شوروی آمد و در پهلوی شان جا گرفت.» (دهه قانون اساسی ... صفحه ۹۱)

از نقل قول فوق به خوبی می‌توان به این نتیجه رسید که هم مأمورین استخباراتی امریکا و هم مأمورین شوروی دریافت بودند که ببرک کارمل بهترین مهره برای پیاده کردن اهداف سیاسی شان در افغانستان است. از این که مأمورین استخباراتی روس توانسته بودند که در دیدوبازدیدها روی کارمل اثر بگذارند و از طرف دیگر گرایش سردار داوود به شوروی و داشتن روابط حسنه کارمل با داوودخان، زمینه مساعدی را برای روس‌ها به وجود آورد که کارمل به عنوان اجنت و عضو کی.جی.بی برای پیاده کردن اهداف سیاسی روس‌ها وارد کارزار معرکه سیاسی افغانستان گردد.

همان طوری که بیان گردید، روابط داوودخان با تره کی و کارمل زمینه مساعدی را برای ایجاد «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در سال ۱۳۴۳ خورشیدی فراهم گردید. یا به عبارت دیگر، بانی و حمایت کننده ایجاد «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» سردار داوودخان می‌باشد. تمایلات داوودخان به مشی رویزیونیستی سوسیال امپریالیزم و ایجاد روابط حسنه با ببرک کارمل و تره کی زمینه ساز آن شد که داوودخان در زمان جمهوریت عده‌ای از متخصصین روسی را در وزارت پلان برای کمک به پلان گذاری استخدام نماید و اولین پلان پنج ساله‌اش در سال ۱۹۵۶ م (۱۳۳۵ هجری شمسی) با همکاری متخصصین روسی طرح ریزی شد. پول این پلان به صورت قرضه از کشورهای روسیه و امریکا و دیگر دول امپریالیستی گرفته شد. همین کمک‌ها زمینه ساز ساختمان یک سلسله شاهراه و شبکه وسیع مواصلاتی گردید که افغانستان را به «شوروی» وصل نمود و در خدمت حمل و نقل ورود و صدور کالاهای بورژوازی انحصاری به کار افتاد. وصل نمودن افغانستان به شوروی و قراردادن این کشور در خدمت حمل و نقل واردات و صادرات کالاهای مورد طبع باب رویزیونیست‌های «خلق و پرچم» واقع گردید و به همین لحاظ به توصیف و تمجید حکومت استبدادی ضد مردمی و شئونیستی داوود خان پرداختند. این توصیف و تمجید از دوره صدارت داوود نه تنها به خاطر این که افغانستان در خدمت حمل و نقل کالاهای وارداتی و صادراتی قرار گرفت، بلکه به خاطر این بود که مرتباً شاه و داوود خان از روسیه دیدن می‌کردند و تمایلات شان روز به روز به روسیه بیشتر می‌گردید. جنرال عظیمی در «روابط افغانستان و شوروی» می‌گوید:

«برعلاوه توسعه مناسبات با اتحاد شوروی به دو بخش اقتصادی و نظامی محدود نماند بلکه در بخش‌های مانند معارف، مطبوعات، هنر و فرهنگ گسترش یافت، رفت و آمد مکرر پادشاه افغانستان از سال ۱۹۵۶ الی ۱۹۶۳ دوبار و سردار محمد داود چهار بار به شوروی صورت گرفت، نمایان گر علاقه مندی هردو کشور در تحکیم بیشتر مناسبات بود.» (جنرال عظیمی - اردو و سیاست - صفحه ۴۶)

به خوبی دیده می‌شود که این وابستگی تنها در سطح اقتصادی-نظامی باقی نمانده، بلکه در ظرف چند سال به وابستگی‌های سیاسی نیز تبدیل گردیده و این وابستگی آن قدر پیش رفته می‌شود که حین طرح پلان‌های درازمدت، متخصصین خاص شوروی به افغانستان خواسته می‌شود و از آنان در مورد طرح و اجرای پلان نظرخواهی می‌گردد و طبق این نظرخواهی پلان‌ها به اجرا در می‌آید. در غیر این صورت روسیه حاضر به کمک نبوده است.

افغانستان حتی در زمان صدارت داوود خان از لحاظ اقتصادی به شوروی وابستگی پیدا نموده بود، حتی تعلیم‌نامه‌های نظامی افغانستان در زمان صدارت داوود خان تغییر یافت، یعنی از سبک غربی به سبک تعلیمات نظامی روسی تغییر نمود. افسران تحت تربیه متخصصین روسی قرار گرفتند.

حال نظری به مبارزات سیاسی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در دههٔ چهل خورشیدی می‌اندازیم تا خواننده دقیق نظرات تسلیم‌طلبانه و فرمیستی این حزب را درک نماید. وقتی که رویزیونیست‌های روسی موفق شدند تا اندیشه‌های زهرآگین خود را در نهاد داوود خان تزریق نمایند، توسط داوود خان موفق گردیدند تا یک عده افراد بی‌اراده را دور هم جمع نمایند. در مدت صدارت داوود به این اشخاص دیدوبازدیدهای مخفیانه داشتند و برای تزریق اندیشه‌های زهرآگین خود به فعالیت‌های سیاسی پرداختند.

بعد از انفاذ «قانون اساسی» افغانستان در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، در جدی همان سال تعدادی از این افراد بی‌اراده که بعداً به نام «خلقی» و «پرچی» مسمی گردیدند، «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را با اولین کنگرهٔ مؤسس خود ایجاد نمودند. بهتر است این مطلب را از قول جناب جنرال محمدنبی عظیمی، یکی از پرچمی‌های معروف که در قتل مردم زحمت‌کش افغانستان از هیچ جنایتی دریغ ننمود، بشنویم:

«... گرد هم مخفیانه جمع می‌شدند و درباره جهان بینی علمی و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند، سردم‌داران این گروه را نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر و طاهر بدخشی تشکیل می‌دادند. آن‌ها بلافاصله بعد از انفاذ قانون اساسی جدید اولین کنگره حزبی خویش را که بنام کنگره مؤسس یاد می‌شد، تاسیس نموده و حزب خویش را بنام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مسمی ساختند.» (جنرال محمد نبی عظیمی - اردو و سیاست - در دو جلد - صفحه ۵۰)

دو نفر دیگر (داودخان و نوراحمد اعتمادی) که از اعضای برجسته پرچمی‌ها بودند از لیست جناب عظیمی در کنگره مؤسس مانده است. در حالی که روابط نزدیک این دو نفر با ببرک کارمل، رویزیونیست‌ها روسی را موفق ساخت که در دید و بازدیدهای مخفیانه نماینده فکری و سیاسی شان را در محور یک حزب جمع نمایند. گرچه جناب عظیمی از روابط نوراحمد اعتمادی با پرچمی‌ها، داود و روس‌ها نمی‌تواند چشم‌پوشی کند، اما آگاهانه و یا غیر آگاهانه خواسته که آن‌ها را از لست حزب دموکراتیک خلق افغانستان خارج سازد. زمانی که نوراحمد اعتمادی بر کرسی صدارت تکیه می‌زند آقای عظیمی درباره وی چنین می‌نویسد: «او روابط خود را با محمد داود و برادرش نیز حفظ نموده بود. درعین زمان احساس می‌گردید که روابط نزدیکی با اتحاد شوروی دارد، و حمایت غیرمحسوس وی از اعضای پرچم حزب د. خ. تا حدود زیادی در بین روشنفکران و جوانان شایع بود.» (جنرال محمد نبی عظیمی - اردو و سیاست - در دو جلد - صفحه ۵۶)

زمانی که ظاهر شاه به کمک سردار ولی، داودخان را وادار می‌نماید تا از صدارت استعفا دهد رویزیونیست‌های روسی برایش وعده می‌دهند که به زودی به قدرت باز خواهد گشت. جناب جنرال محمد نبی عظیمی این مطلب را از قول کشکی در ارتباط استعفای داودخان از صدارت و اهداف آینده اش چنین می‌نویسد: «محمد داود خان گمان می‌کرد و در نظر داشت که موقتاً از صحنه سیاست کنار برود و امید وار بود بعداً در راس یک حزب سیاسی قرار گرفته و امور کشور را اداره کند.» (جنرال محمد نبی عظیمی - اردو و سیاست - در دو جلد - صفحه ۴۸)

وعده رویزیونیست‌های روس در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشید تحقق یافت و روس‌ها به کمک جنرالان و صاحب منصبان "خلقی" و پرچمی موفق گردیدند که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ را رهبری نموده و داود خان را به اریکه قدرت باز گردانند. بعد از کودتای ۲۶ سرطان اکثریت اعضای کابینه داودخان را خلقی و پرچمی‌ها تشکیل می‌دادند و از چوکی‌های ولایت تا ولسوالی‌ها را در اختیار گرفتند. خلقی، پرچمی‌ها تا زمانی که رویزیونیست‌های روسی از داودخان نبریدند، برایش گلو پاره نمودند. و در همه جا با تبلیغات زهر آگین به نسل جوان توصیه می‌نمودند که داود خان می‌تواند این رژیم را به یک رژیم سوسیالیستی ارتقاء دهد.

«رژیم به اصطلاح جمهوری در اولین اقدامش در حدود یکصد و شصت نفر از خلقی ها و پرچمی های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی را به صفت والی در ولایات مختلف کشور فرستاد که از جمله جنرال حسین بدر ببرک کارمل را به صفت والی به هرات روان نمود. بعد از قدرت گیری داود خان، طرح کودتای میوند وال توسط روس ها کشف شد و در سوم میزان ۱۳۵۲ میوند وال به همراه ۴۴ جنرال و عده ای از نمایندگان پارلمان و سرمایه داران وابسته به غرب که در کودتا دست داشتند دستگیر گردیدند. از این جاست که رقابت ها روز بروز میان دو غول وحشی (امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی) شدید تر گردید.» (لهیب - سیر تکامل امپریالیزم در افغانستان)

آقای جنرال محمد نبی عظیمی از قول جورج آر نی نویسد که:

«رهبران برجسته ملکی پرچم که ببرک کارمل، آناهیتا راتب زاد و نوراحمد نور در آن شامل بودند نیز عضو کمیته مرکزی و حلقه داخلی رهبری داود را داشتند.» به همین ترتیب آقای حسن شرق نقش خود را در کودتا پنهان نمی سازد و علاوه بر این مدعی است که درباره کودتا شخصاً به عنوان وظیفه با میر اکبر خیبر، با آقای کارمل، تره کی، سلیمان لایق... در تماس بوده و گزارشات شان را مرتب برای داودخان می رساند، او می نویسد:

«با میر اکبر خیبر هفته یک مرتبه، با سلیمان لایق ... ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم می دیدم. نتایج ملاقات ها برای اعضای جذب شده کودتا نهایت مفید بود و محمد داود را مرتباً در جریان می داشتیم، از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته می شد. از مخالف های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره کی در خانه شان ملاقات می کردم. با اطمینان معلومات کامل واضح گردید که این ها با تعهد خود به شاه در عدم مداخله و جذب در میان صاحب منصبان اردو صادق بودند.» (لهیب - حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید - جلد اول - صفحه ۱۸۴)

حتی "بیانیه خطاب به مردم" که توسط داودخان بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ قرائت گردید توسط پرچمی ها تنظیم گردیده بود. این مطلب را از قول پنجشیری پی می گیریم:

«این نکته لازم به یاد آور است که بیانیه "خطاب به مردم" سردار محمد داود، همان اصول مرامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده است که متناسب به شرایط جدید، به احتمال قریب به یقین توسط رهبری فرکسیون پرچم با تجدید نظر ضروری در شیوه نگارش آن تنظیم شده، از طریق دکتر حسن شرق در اختیار سردار محمد داود قرار گرفته بود.» (دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک

خلق افغانستان - جلد دوم - صفحه ۲۶)

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بعد از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از تمامی اعضایش خواست که از جمهوری که "گامی بزرگ" به جلو می باشد پشتیبانی و حمایت نموده و در صورت ضرورت از آن به "دفاع" برخیزند. این مطلب را آقای کشتمند نیز تأیید می کند. او می نویسد که:

«رهبری حزب در نخستین روزهای اعلام جمهوری ابلاغیه را به نشر رسانید که در آن از تمام اعضای حزب تقاضا شده بود تا: "از نظام جدید پشتیبانی نمایند و در صورت ضرورت به دفاع از آن در مبارزه علیه ارتجاع داخلی و دسایس امپریالیزم برخیزند.» (یادداشت های

سیاسی و رویداد های تاریخی - صفحه ۲۵)

هم چنین در ابلاغیه مورخ ۳ دسمبر ۱۹۷۳ رهبری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به اعضایش چنین نگاشته شده است:

«از آن جایی که رژیم جمهوری از لحاظ تاریخی و سیاسی گامیست بزرگ و مترقی و می تواند در عرصه تغییر نظام کهنه اقتصادی - اجتماعی کشور نیز تأثیرات متقابل و مثبت وارد نماید، از آن جا که جمهوری جوان افغانستان می تواند راه را برای مردم کشور به سوی ترقی و آزادی بگشاید، از آن جا که بیانیه شاغلی محمد داود تحت عنوان خطاب به مردم افغانستان وطن پرستانه و مترقی

است، لهذا ح. د. خ. ا. تأیید و پشتیبانی روشن و قاطع خود را از آن براساس اصول وطن پرستانه خویش ابراز می دارد.» (کشمند -

یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی - صفحه ۲۶۰)

«ما به رفقا گوشزد می کنیم که امروز زمان اختلافات گذشته و باید دست ها را به هم داد و علیه جریان‌های ارتجاعی و مائوئیست ها

جبهه متحد از تمام نیروها که به جمهوریت دموکراتیک افغانستان وفا دارند به وجود آوریم.» (نقل از صفحات ۱۴ و ۱۵ جزوه پیش به سوی وحدت حزب

دموکراتیک خلق افغانستان)

زمانی که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تاسیس شد و تره کی در راس حزب قرار گرفت، وفادار به شاه و قانونش بود. چنان چه در جریده خلق چندین مرتبه از احترام به قانون اساسی یاد نموده و شاه را طبق مواد قانون اساسی "واجب الاحترام و غیر مسئول دانسته و او را "مترقی ترین شاه جهان" خوانده است. و شاه را «غیر مسئول و واجب الاحترام» می داند.

«ماده هفتم و یازدهم قانون اساسی کشور که جریده خلق آنرا احترام می نماید، می گوید: "شاه غیر مسئول و واجب الاحترام است ... و از حقوق مردم حفاظت و حراست مینماید..." جریده خلق ...» در همان بدو امر تصمیم بر آن گرفت که از هیچ گونه نیروی خرابکار و اعلامیه های دستوری علنی و سری، از هیچ گونه تصامیم و فیصله های مرتجعانه ضد قانون اساسی، ضد حقوق کرامت بشری، ضد ملی، ضد مصالح عالیله خلق های زحمتکش افغانستان و در نهایت ضد دین مقدس اسلام (که منع الهام مبارزه و جهاد علیه ظلم و استبداد، بی عدالتی و نابرابری می باشد) ترس و بیمی به خود راه ندهد و به حکم ماموریت تاریخی و ملی نقاب های سیاه جاسوسان، مرتجعان خائنان سابقه دار دشمنان به صلح، آزادی ملی، مشروطیت، دموکراسی و ترقی اجتماعی را دور افکند و آن ها را در برابر افکار عامه مردم افشا کند» جریده خلق در ادامه می نویسد که ما با کمال افتخار حاضریم: «ثابت کنیم که نه تنها مرام دموکراتیک خلق و نشرات جریده خلق ضد دین اسلام و قانون اساسی نمی باشد، بلکه بر عکس مطابق آن ها بوده و منحیت وظیفه ملی صدای نجات خلق های افغانستان را از تحت ظلم و ستم چنین طبقات و نمایندگان ارتجاع وسیعاً انعکاس داد» (جریده خلق - شماره پنجم - صفحه ۳ - تأکیدات

همه جا از من است)

به تعقیب آن "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دشمنان "استقلال ملی مملکت" و "عمال استعمار" را در شماره ششم جریده اش چنین دسته بندی نموده است:

«هر کس و هر قدرتی که دست به توطئه تشدد آمیز خلاف قانون بزند... به صورت قطع عمال استعمار و دشمنان استقلال ملی و مملکت

و ضد قانون اساسی و ضد دموکراسی خواهد بود.» (جریده خلق - شماره ششم - صفحه دوم - تأکیدات از من است)

بیان چنین مطالبی را چه می توان نامید چاکری ظریف به درگاه رژیم شاهی و سجده به آستان سوسیال امپریالیزم. مسایل فوق الذکر به خوبی بیان گر آنست که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در گفتار و کردار به دربار ارتجاع به مرحله استادی رسیده است.

همان طوری که دیده می شود "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهه چهل تلاش نموده تا قانون اساسی کذایی را مظهر عدالت و انصاف وانمود کند. جریده "خلق" در شماره ششم صفحه ۳ می نویسد: «در ماده هفتم قانون اساسی: "پادشاه نگهبان قانون اساسی می باشد" و در ماده پانزدهم: "پادشاه ... از قانون اساسی حراست و حقوق مردم را حفاظت می نماید" ما هنوز بدین نصوص

قانون اساسی اعتماد داریم.»

در همان زمان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تلاش نمود تا قانون رژیم شاهی را طوری وانمود سازد که برای حفظ عدالت و انصاف تدوین و تصویب گردیده است. در همان زمان شعله یی ها این بحث "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را چاکری به درگاه ارتجاع و امپریالیزم خواندند و خاطر نشان نمودند که از نظر سیاسی قانون اساسی سال ۱۳۴۳ مانند تمام قوانین نوع خودش هر حقی را که ضمانت می کند پس می گیرد، و حتی جناح های گوناگون ارتجاع پولیس و ارتش را نیز نمی تواند راضی نگهدارد چه رسد به مردم. این صحبت را

تاریخ در همان زمان دقیقاً تثبیت ساخت. روز سوم عقرب ۱۳۴۳ خورشیدی کوس رسوایی دموکراسی کذایی و قانون اساسی رژیم ستم شاهی را به صدا در آورد. حملات مکرر پولیس بالای تظاهر کنندگان و حمله به مکاتب نیز این حقیقت را تثبیت نمود که قانون اساسی ستم شاهی جز وسیله برای تطبیق منافع ستمگران چیز دیگری نیست.

مگر قانون اساسی آقای کرزی بحث "دموکراسی و آزادی بیان" را مطرح نکرده است. پس سرکوب‌های وحشیانه برای چه بود؟ مگر قانون اساسی سال ۱۳۴۳ مانند قانون اساسی رژیم دست نشانده حامد کرزی دخالت مستقیم ارتش و پولیس را در زندگی اجتماعی مردم مجاز نشمرد؟ آیا "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نمی دانست که قانون بوسیله کسانی که قدرت را در دست دارند و برای بهبود وضع زندگی خودشان و به زیان کارگران، دهقانان و دیگر زحمت‌کشان تنظیم و تصویب می‌گردد و به زورسرنیزه به ایشان تحمیل میشود؟ چرا، این را بخوبی می دانستند، «اما حسب منافع ارباب سوسیال امپریالیستی شان برای پیاده نمودن تزه‌های رویزیونیستی و کشاندن رژیم در وابستگی سوسیال امپریالیزم در کنار دولت ایستادند و با تپ و تلاش فراوان سعی به عمل آوردند تا رژیم شاهی که نماینده فئودال - کمپرادور بود یک رژیم مترقی، دموکراتیک به توده‌ها معرفی نمایند. به همین خاطر پارلمان شاهی را "مظهراراده مردم" خواندند. چنانچه آقای ببرک کارمل در پارلمان، شاه را "مترقی ترین شاه آسیا" نامید و از ضبط و احوالات رژیم بنام "مترقی و حامی منافع ملی" یاد نمود و از ارزش‌های قانون اساسی بدفاع برخاست!! و از شورا همان طوری که در جریده خلق "مظهراراده مردم" یاد شده بود بعنوان "خانه مردم" یاد کرد. این‌ها از یک سو می‌خواستند که رژیم شاهی را مترقی و دموکرات جلوه دهند و از سوی دیگر از منافع سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان دفاع نموده و جامعه را به طرف وابستگی کامل آن بکشانند، چنانچه در این حرکت موفق بوده و افغانستان را بطرف مستعمره سوق دادند که تا کنون در آن آتش می‌سوزد.» (لهیب - حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید - جلد اول - صفحه ۷۰)

هرگاه خواننده به "جریده خلق" ارگان نشراتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و بقیه نشرات شان در دهه چهل خورشیدی مراجعه نمایند به وضوح می‌بیند که محتوا و مضمون تمام اسناد شان این است که می‌توان از راه مبارزه "مسالمت آمیز کاملاً قانونی، علنی و پارلمانی" (شماره ششم جریده خلق - صفحه ۲) تغییراتی در درون دستگاه حاکمه به وجود آورد و آنرا اصلاح و بازسازی نمود. و از طریق اصلاح و بازسازی رژیم می‌توان به ستم و استثمار انسان از انسان خاتمه بخشید و به "هدف غائی" نایل آمد. هر گاه تمام اسناد و مدارک شان را در دهه چهل خورشیدی ورق زنیم به خوبی دیده می‌شود که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در همه جا صحبت از "دموکراسی ناب و خالص" دارد. این صحبت در جهت مخالف دیکتاتوری پرولتاریا قرار داشته و در حقیقت به معنا نفی قهر انقلابی پرولتاریا است.

با مشخص نمودن ماهیت ارتجاعی و رفرمیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، نظرات جناب چکاوک را در مورد "اصلاحات ارضی" پی می‌گیریم. جناب چکاوک در سندش چنین می‌نگارد:

«... به روایت لویی دوپرفقط در آن زمان در کل افغانستان در حدود ۵۰ هزار نفر زمین داران بزرگ یا فئودال وجود داشتند. ولی قانون اصلاحات ارضی داود خان که در ۱۵ اسد ۱۳۵۴ خورشیدی برابر به ۶ آگست ۱۹۷۵ ترسائی منتشر گردید، به تصویب رساند که زمین‌های فئودالان توسط دولت خریداری شود و برای دهقانان توزیع گردد. سهم زمین‌های توزیع شده در اصل نمی‌توانست تا یک مدت معین به کسی دیگر انتقال یابد یا به فروش برسد و فئودالان توانستند خود را از چنگ قانون برهانند. آنها زمین‌های شان را میان اعضای خانواده شان که در قانون پیش بینی شده بود تقسیم کردند.» (ناصر چکاوک - نقد برنامه حکما - صفحه ۲۲)

این بحث فقط یک بحث پا در هوا و میان خالی است. از یک سو تا کنون هیچ گونه منبعی موثقی در افغانستان تحقیقاتی در مورد این که چقدر «زمین داران بزرگ یا فئودال» در افغانستان وجود دارد، انجام نداده است. تحلیل طبقاتی افغانستان که در دهه چهل خورشیدی

و بعد از آن صورت گرفته بر مبنای تحقیقات در چند و شهر و قریه است. بهترین منبع تحقیقات در مورد افغانستان کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته میر غلام محمد غبار و «افغانستان در پنج قرن اخیر» نوشته میر محمد صدیق فرهنگ و «افغانستان قبل از اسلام» و «افغانستان بعد از اسلام» به قلم عبدالحی حبیبی است. حتی در آن کتاب ها تعداد «زمین داران بزرگ یا فئودالان» مشخص نیست. از سوی دیگر داود خان اصلاً دست به اصلاحات ارضی نزد، بل که او مالیات مترقی را مطرح نمود که آن هم روی کاغذ باقی ماند. جناب چکاوک می گوید:

« ولی قانون اصلاحات ارضی داود خان که در ۱۵ اسد ۱۳۵۴ خورشیدی برابر به ۶ آگست ۱۹۷۵ ترسایى منتشر گردید، به تصویب رساند که زمین های فئودالان توسط دولت خریداری شود و برای دهقانان توزیع گردد. سهم زمین های توزیع شده در اصل نمی توانست تا یک مدت معین به کسی دیگر انتقال یابد یا به فروش برسد و فئودالان توانستند خود را از چنگ قانون برهانند. آنها زمین های شان را میان اعضای خانواده شان که در قانون پیش بینی شده بود تقسیم کردند.»

جناب چکاوک می خواهد که مطلب فوق را پایه استدلال خود قرار داده و حکم نماید که در افغانستان دیگر «فئودال و دهقانی وجود ندارد» و توسط «اصلاحات ارضی» داودخان از بین رفته و اگر کدام فئودالی هم باقی مانده باشد «اصلاحات ارضی» تره کی آن را از ریشه نابود ساخته است! جناب چکاوک این را نمی داند که قوانین تصویب شده داود خان فقط روی کاغذ باقی مانده و هیچ گاه جنبه عملی به خود نگرفت، زیرا از سال ۱۳۵۵ خورشیدی بورژوازی وابسته به غرب نظر به محدودیتی که از طرف دولت داودخان به آن ها تحمیل گردیده بود اعتصاب نمودند و به مدت شش ماه اموال خود را از گمرکات بیرون نکردند، دولت داود به مشکل اقتصادی مواجه گشت و مجبور شد که به ایران، عربستان سعودی و پاکستان سفر نماید و قرار دادهای با ایشان ببندد و بدین طریق تا حدودی از محدودیت های وضع شده روی بورژوازی وابسته به غرب به کاهد، این کار داودخان به برژنف خوش نخورد و جنجال بین داودخان و روسیه تا حدودی بالا گرفت و مشکلاتی در درون دولت داود رونما گردید. داود خان که از طرف روسیه و خلقی، پرچمی ها احساس خطر می نمود به تصفیه خلقی، پرچمی ها از دستگاه اداری دولت پرداخت. همین وضعیت پیش آمده بالاخره منجر به سقوط «جمهوریت» و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی گردید. این از یکسو و از سوی دیگرمسأله پرداخت باز خرید زمین به هیچ وجه به نفع دهقانان نبوده و نیست، بل که به نفع فئودالان تمام می شود. زیرا دهقانی که به این طریق قطعه زمینی را دریافت نماید، نمی تواند آن را نگه دارد، زیرا امکانات بهره برداری از زمین را ندارد، او مجبور است که بعد از مدتی واپس به فئودال به قیمت نازل بفروشد.

«در واقع پرداخت باز خرید باجی است که به انکشاف اجتماعی تحمیل می شود، باجی است که باید به صاحبان املاک فئودالی پرداخت می شود، و تحقق استثمار فئودالی در لوای "برابری همگانه" بورژوائی است که با ضوابط پلیسی و بوروکراتیک انجام می گیرد.» (لنین - برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب روسیه - ۷ - ۱۹۰۵ - صفحه ۴۱ - ترجمه: بابک امیری)

پرداخت باز خرید زمین به ملاکین هر گز نمی تواند مشکل دهقانان را حل نماید، بل که این باز خرید طبق گفتهٔ لنین «باجی است که به صاحبان املاک فئودالی پرداخت می شود.» دهقانی که هیچ چیز در دست ندارد، نمی تواند روی پای خود بایستد و به مرور زمان فئودال زمینش را با نصف قیمت فروخته شده از دهقانان خریداری می کند. خرید زمین از فئودالان و توزیع آن به دهقانان در حقیقت پاسداری از املاک فئودال و پاسداری از امتیازات زمین داران محسوب می گردد.

تطبیق چنین رفرم های علاوه بر این که توده ها را از قید اسارت رها نمی کند. بل که بیش تر استثمار و ستم را شدت بخشیده و باعث ورشکست شدن و خانه خراب شدن دهقانان می گردد، بدین طریق روزبروز خیل بیکاران افزون و افزون شده می رود. در کشورهای تحت سلطه طبقه بورژوا کمپرادور و طبقه فئودال کاملاً وابسته به امپریالیزم اند. امپریالیزم به تمام معنا از آن ها حمایت و پشتیبانی می نماید.

« در چین نیمه مستعمره از نظر اقتصادی عقب مانده طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور تماماً زائد بورژوازی بین‌المللی اند و بقا ورشد آن‌ها وابسته به امپریالیزم است.» (مائو تسه دون منتخب آثار جلد اول صفحه ۱۶)

«امپریالیزم با مجموع قدرت مالی و نظامی آن در چین نیروئی است که از بقایای فیودالی با تمام روبنا بوروکراتیک و میلتاریستی آن پشتیبانی می‌کند و به آن الهام می‌بخشد، آنرا می‌پروراند و حفظ می‌کند.» (همانجا صفحه ۴۶۰)

نیروهای انقلابی به خوبی به این نکته آگاهی دارند که در کشورهای تحت سلطه طرحات رفرمیستی و برنامه‌های طبقه حاکمه ارتجاعی به هیچ وجه نمی‌تواند دهقانان را از زیر بار سلطه فئودالان برهاند. طوری که در بالا اشاره شد که بورژواکمپرادور، فئودالیزم و امپریالیزم در روابط تنگاتنگ با هم قرار دارند و فئودالیزم ستون فقرات امپریالیزم را در کشورهای تحت سلطه می‌سازد، بدون از بین بردن و ختم سلطه امپریالیزم و سرنگونی بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیزم، نمی‌توان به سلطه فئودالیزم خاتمه داد. برای از بین بردن کامل فئودالیزم باید که به سلطه کشورهای امپریالیستی خاتمه داد و بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیزم را سرنگون نمود؛ تاریخ انقلابات جهان این را ثابت ساخته که از بین بردن طبقه حاکمه و ختم سلطه امپریالیزم از طریق "شیوه مسالمت آمیز و قانونی" امکان پذیر نیست، بل که از طریق انقلاب قهری تحت رهبری حزب پیش آهنگ طبقه کارگر می‌توان این سلطه ستم‌گرانه را نابود کرد و با ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق به طرف انقلاب سوسیالیستی گام‌های عمیق تری برداشت.

جناب چکاوک در ادامه بحثش چنین می‌نویسد:

«اصلاحات ارضی خلق و پرچم که با فرمان‌های ۶ و ۸ جلو گذاشته شد، میتوانست مؤثر واقع گردد، ولی چون خلقی - پرچمی‌ها از نگاه تئوری و خط به راه غلط روان بودند، همه فرمان‌های شان از آغاز به شکست مواجه شد، حفیظ الله امین به منظور کاهش حساسیت‌ها در نوامبر ۱۹۷۹ فرمانی صادر نمود که در آن مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد. در ضمیمه فرمان شماره ۸ ببرک کارمل تذکر داده شده بود که تطبیق اصلاحات ارضی باید بر اساس ارزش‌های مذهبی باشد.» با جرأت می‌توان گفت که جناب چکاوک اصلاً هیچ یک از فرمان‌های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را مطالعه نکرده است. وقتی جناب چکاوک می‌گوید که «اصلاحات ارضی خلق و پرچم که با فرمان‌های ۶ و ۸ جلو گذاشته شد، میتوانست مؤثر واقع گردد»

اولاً باید گفت که فرمان شماره ششم در مورد سود و سلم و گیروی است نه در مورد اصلاحات ارضی و فقط فرمان شماره هشتم مربوط به اصلاحات ارضی است. از این صحبت چکاوک مشخص می‌گردد که او در مورد فرمان‌های که از طرف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به رهبری تره‌کی صادر شده اصلاً اطلاعی ندارد. او این مطلب را به صورت جویده شده از حزب کمونیست ایران (م. ل. م) گرفته و نقل نموده است. و ثانیاً هر گاه به فرض محال "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" اگر یک نیروی ملی - دموکرات هم می‌بود، - که نبود - به هیچ‌وجه فرمان فرمان هشتم نمی‌توانست «مؤثر واقع گردد». زیرا افکار عمومی و به خصوص افکار دهقانان مساعد به گرفتن زمین نبود. قبلاً هم در مورد اصلاحات ارضی بخشی از زمین‌های میراثی رفیق اکرم گفتیم که به دهقانان نباید زمین داد، بل که باید افکار شان را برای گرفتن زمین آماده ساخت تا خود حاضر به گرفتن زمین گردند. زمینی که دهقان با آگاهی به دست آورد به آسانی از دست نخواهد داد. هر گاه بخواهید چیزی را با زور به توده‌ها بدهید، و لو صحیح هم باشد عمری نخواهد داشت و قابل قبول توده‌ها واقع نخواهد شد. برای این که بخواهید قدرت سیاسی را قبضه کنید باید افکار عمومی را آماده سازید و در زمینه ایدئولوژیک کار وسیع نمائید، در غیر این صورت تلاش تان بیهوده خواهد بود. خلاصه برای انجام هر کار مفید، ضرورت به آماده ساختن افکار عمومی است. به همین منظور مائو تسه دون با صراحت اعلان نمود که: «برای دست یافتن به قدرت سیاسی همیشه باید اول از آماده سازی افکار عمومی شروع کرد و در زمینه ایدئولوژیک عمل نمود، این امر همان قدر درباره یک طبقه انقلابی صدق می‌کند که درباره طبقه ضد انقلابی»

چرا مائو تسه دون بعد از انقلاب ۱۹۴۹ اصلاحات ارضی را در تبت به تعویق انداخت؟ به علت این که افکار دهقانان آماده پذیرفتن نبود. بعد از آماده سازی افکار عمومی بلادرنگ دست به اصلاحات ارضی در تبت زد.

از سوی دیگر بحث جناب چکاوک به این معنا است که او از جمله طرفداران رفرم می‌باشد. او قبول دارد که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با فئودالیزم در ستیز بوده و خواهان براندازی فئودالیزم در افغانستان بوده است. و اگر "درست عمل" می‌کرد اصلاحاتش «می‌توانست مؤثر واقع گردد»!

حال باید دید که هدف اصلاحات "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" چه بود؟ در حقیقت کوتاه نمودن دست دهقانان از زمین‌های مرغوب، منحرف نمودن دهقانان از مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، سپردن زمین‌های حقیر به دهقانان - حتی این کار هم صورت نگرفت - تقویت نظم و قاعده جدید بر اساس منافع سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر، کشتار و تازیانه بود. این نخستین کنش از خشونت گسترده علیه دهقانان در جهت منافع سرمایه‌داری بوروکرات روسی در کشاورزی بود که حتی نتوانست جامه عمل بپوشد، امپریالیزم غرب با استفاده از عمال خود (احزاب جهادی) توانست به بهترین شکل از آن به نفع خود بهره‌برداری نماید که تا امروز توده‌های ستم‌دیده در این آتش می‌سوزند. در دوران رقابت آزاد ما شاهد آنیم، هر جایی که اصلاحات ارضی صورت گرفته، تکامل سرمایه‌داری را در پی داشته است. طبق گفته جناب چکاوک چندین مرتبه در افغانستان اصلاحات ارضی بوجود آمده است، پس چرا سرمایه‌داری افغانستان مراحل تکاملی خود را نپیموده است؟ چرا فرهنگ نیمه فئودالی تا هنوز در افغانستان مسلط است؟ چرا قدرت به دست نمایندگان سیاسی نیمه فئودالیزم است؟ به این دلیل است که در دوران امپریالیزم، سرمایه‌داری انحصاری هر گز در پی سرنگونی فئودالیزم نیست، بل که می‌خواهد آن را استحاله نموده و آن را در خدمت اهداف بورژوازی خود قرار دهد.

بر اساس استدلال جناب چکاوک باید تغییرات بنیادی اقتصادی در افغانستان ایجاد می‌گردید و به راستی تمام بازمانده‌های فئودالیزم از میان برداشته می‌شد. در حالی که ما در افغانستان شاهد ترکیبی از کهنه‌ترین، قدیمی‌ترین و از کار افتاده‌ترین اشکل مالکیت و فقدان مالکیت خصوصی با پیش‌رفته‌ترین مناسبات ارضی سرمایه‌داری در افغانستان هستیم. در افغانستان کنونی هنوز کشاورزی عمدتاً به شیوه سنتی به حیات خود ادامه می‌دهد.

قبلاً در قسمت این که «چرا افغانستان یک کشور مستعمره - نیمه فئودال» است با اسناد نشان دادیم که کشاورزی در افغانستان هنوز به سیستم عنعنوی و سنتی به حیات خود ادامه می‌دهد و کابل را به عنوان مشته نمونه خروار یاد آوریم کردیم ضرور است که یک بار دیگر در این جا یاد آوریم نمائیم و بعد به آمار و ارقام زمین‌های قابل کشت در افغانستان به پردازیم.

«دکابل ولایت بزرگرنو په قدیمی سیستم خاړو پوه خوراک برابر وی او کوم نوی سیستم ورته نه ایجاد شوی، د کابل ولایت

د کرنی ریاست په سطحه د میر بچه کوټ په ولسوالۍ یوه دنباتاتو د تحقیقاتی فارم جوړ سوی دی سو تر اوسه په کار شروع

نه دی کړی ولی د مرکز په په ۱۴ ولسوالۍ کی نمایی قطعات د پلان سره سم جوړیږی» (د کابل ولایت پرو فایل - اقتصادی او ټولنیز پراختیا ته یوه کتنه

- دکابل ولایت د اقتصاد ریاست - وری ۱۳۹۸ - پانی ۹۲ - تاکیدیی زموږ دی)

زمانی که در مرکز یک کشور دهقانان به سیستم قدیمی کار کنند و از مدرنیزه خبری نباشد، وقتی در مرکز کشور فقط یک فارم تحقیقاتی در یکی از ولسوالی‌های جور شده باشد و تا حال نتوانسته به فعالیت شروع کند، در کشوری که اقتصادش وابسته به زراعت باشد، چگونه می‌توان از موجودیت طبقه فئودال و دهقان چشم‌پوشی نمود. بگذار جناب چکاوک با چشم‌درایی این کار را بکند. ما این را ثابت خواهیم نمود که جناب چکاوک با چشم‌پوشی از حقایق در خدمت بورژوازی امپریالیستی در آمده است. اما جناب چکاوک این مطلب را انکار می‌کند.

«سکتور زراعت و انکشاف دهات، در انکشاف اقتصادی و اجتماعی نقش براننده دارد، زیرا اقتصاد کشور وابسته به زراعت است. اراضی

زراعتی بادغیس بیش از ۸۵٪ للمی بوده که بد بختانه نسبت به مشکل امنیتی طی سال‌های اخیر از پروگرام‌های سروی کادستری

بازمانده و قرار محاسبات انجام شده تخمینی دارای حدود (۱۹۴۷۱) هکتار زمین آبی و بیش از (۵۳۶۳۲) هکتار زمین للمی بوده که از

جمله ساحه آبی حدود ساحه (۶۵۴,۹) جریب زمین زیر پوشش باغ‌های میوه گوشتی و خسته سنگی (۴۴۸۴) هکتار زمین زیر پوشش باغ‌های پسته شخصی در آمده کشت و زراعت مردم این ولایت به شکل عنعنوی صورت می‌گیرد.» (پروفایل ولایت بادغیس - چشم اندازه

انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بادغیس - صفحه ۳۵ - تأکیدات از من است)

تحلیل منابع موجوده بادر نظر داشت شاخص های ذیل

زمین های قابل کشت (ابی ، للمی)/ ظرفیت هکتار

زمین های مزروعی آبی /به هکتار	وزمین های مزروعی للمی / هکتار
۱۹۴۷۱	۹۳۶۳۲

ارزش محصولات زراعتی ومالداری:

محصولات زراعتی	محصولات حیوانی
غله جات ، حبوبات ، میوه جات بشمول پسته.	پشم ، کرک ، موی وشیر.
۷,۵۶۸,۴۱۶,۲۵۰ افغانی	۷,۴۳۷,۵۰۰ افغانی
مجموع / (۷,۵۷۵,۸۵۳,۷۵۰) افغانی	

منبع: به اساس آمار جمع آوری شده توسط مدیریت های خدمات زراعتی ریاست زراعت به ولسوالی ها در سال ۱۳۹۵ از سطح ولایت بادغیس

میزان محصولات عمده زراعتی وروستائی:

تولید /تن	کنجد /تن	تولید نخود /تن	تولید کرابیه /تن	تولید سبزیجات	تولید میوه جات	تولید پسته
۷۷۰۱۵	۱۵۶	۵۰۵	۲۸۱۸	۷۲۴۷۱	۵۰۴	۳۵۰۰۰

منبع : آمریت امور زراعتی ریاست اداره زراعت.

قلم محصولات عمده صادراتی زراعتی:

کرابیه /تن	کنجد /تن	پسته /تن	کشمه /تن	پشم /تن
۲۸۱۸	۱۵۶	۳۴۹۰۰	۵,۵	۲۵

هر گاه به جدول زیر توجه نمائید به خوبی نفوس تخمینی کل کشور و نفوس شهری و دهاتی و نفوس کوچی ها را با فیصدی آن مشاهده خواهید نمود. این آمار در سال ۱۳۹۵ خورشیدی گرفته شده است.

گزیده شاخص های احصائیوی وضعیت فقر و رفاه عامه						
شماره	تعریف شاخص	تعریف	ارقام (٪)	ارقام مطلق	منبع معلومات	ملاحظات
۱	نفوس					
۱،۱	نفوس کشور	تعداد مجموع افرادی که در یک زمان معین در یک ساحه معین جغرافیائی زندگی میکنند.	٪۱۰۰	۳۱،۵۷۵،۰۱۸ نفر	نشریه برآورد نفوس ۱۳۹۷	
۱،۲	سهم نفوس شهری	فیصدی نفوس که در مناطق شهری زندگی می کنند.	٪۲۳،۷	۷،۵۰۷،۹۵۳ نفر	نشریه برآورد نفوس ۱۳۹۷	
۱،۳	سهم نفوس دهاتی	فیصدی نفوس که در مناطق دهاتی زندگی می کنند.	٪۷۱،۵	۲۲،۵۶۷،۰۶۵ نفر	نشریه برآورد نفوس ۱۳۹۷	
۱،۴	سهم نفوس کوچی	فیصدی نفوس کوچی از مجموع نفوس	٪۴،۸	۱،۵۰۰۰۰۰ نفر	نشریه برآورد نفوس ۱۳۹۷	
۱،۵	سهم نفوس زنان	فیصدی نفوس زنان به تناسب مجموع نفوس	٪ ۴۹	۱۵،۴۹۳،۴۴۶ نفر	نشریه برآورد نفوس ۱۳۹۷	
۱،۶	نسبت جنس	نسبت نفوس مذکور بر نفوس اناث بوده و نشان دهنده تعداد مردان در مقابل صد زن می باشد.	٪۱۰۵		سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	

۴،۱۴	سهم اشتغال در سکتور زراعت	فیصدی افراد شاغل که در فعالیت های مربوط به زراعت و مالداري مشغول به کار هستند.	۴۴،۳٪	۲،۸۱۴،۵۱۱	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
------	---------------------------	--	-------	-----------	------------------------------------	--

پروفايل اقتصادی - اجتماعی ولایت بادغیس

۴،۱۵	سهم اشتغال در سکتور ساختمان	فیصدی افراد شغال که در فعالیت مربوط به ساختمان مشغول به کار هستند.	۹،۸٪	۶۱۹،۸۸۷	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۱۶	سهم اشتغال در سکتور تولید	فیصدی نیروی کار که در سکتور تولید مشغول کار هستند.	۸،۱٪	۵۱۱،۴۵۴	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۱۷	سهم اشتغال در سکتور معادن و استخراج	فیصدی نیروی کار که در سکتور معدن مشغول کار هستند.	۰،۳٪	۱۱،۹۷۷	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۱۸	سهم اشتغال در سکتور خدمات عامه، شخصی و اجتماعی	فیصدی نیروی کار که در سکتور خدمات عامه ، شخصی و اجتماعی مشغول کار اند.	۱۹،۷٪	۱،۲۵۲،۹۸۷	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۱۹	سهم اشتغال در سکتور های تجارت عمده ، پرچون ، رستوران و هتل ها	فیصدی نیروی کار که در سکتور تجارت عمده، پرچون، رستوران و هتل ها مشغول کار اند.	۱۱٪	۷۰۰،۵۳۰	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۲۰	سهم اشتغال در سکتور های ترانسپورت، ذخایر، ارتباطات و معلومات	فیصدی نیروی کار که در سکتور ترانسپورت، ذخایر، ارتباطات و معلومات مشغول کار اند.	۵،۸٪	۳۶۸،۰۶۳	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	
۴،۲۱	سهم اشتغال در سکتور های مالی، بیمه، رهنمایی معاملات و تجارت	فیصدی نیروی کار که در سکتور های مالی، بیمه ، رهنمایی معاملات و تجارت مشغول کار اند.	٪۱	۶۵،۵۸۳	سروی وضعیت زندگی در افغانستان ۱۳۹۵	

در جدول فوق الذکر نفوس شهری ۲۳,۷٪ و نفوس دهاتی ۷۱,۵٪ و نفوس کوچی ها ۴,۸٪ نشان داده است. چون کوچی ها عموماً مصروف مالداری اند، لذا می توان آن ها را در مجموع به جمله دهاتی ها به حساب آورد. در این صورت نفوس دهاتی به مجموع کوچی ها ۷۶,۳٪ نفوس کل کشور را تشکیل می دهند.

به همین ترتیب در جدول فوق فیصدی نیروی کار در سکتورهای مختلف نشان داده شده است. حال بگذار که جناب چکاوک فریاد بر آورد که «دهات تهی از فنودال و دهقان و شهر ها تهی از کارخانه و کارگر است.» و «جنگ تار و پود روستاها را بر هم زده و اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور را کاملاً دگرگون» کرده است.

جناب چکاوک نه می خواهد و نه می تواند که حقیقت را از دل واقعیت بیرون بکشد، بل که می خواهد که تمایلات ذهنی رویزیونیستی و اپورتونیستی اش را به واقعیات تحمیل نماید. او نمی تواند که تداخل پیچیده و دائمی میان تئوری و پراتیک را ببیند. او نتوانسته و نمی تواند که خصلت ذاتی دولت ها را در کشورهای تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی ببیند، و ماهیت حقیقی این دولت ها را درک نماید. اگر می خواست برای تحقیق در این زمینه مدتی به افغانستان سفر می نمود و شخصاً چند شهر و قریه را مورد تحقیق قرار می داد. و یا حد اقل از قومان و دوستانش که در ظرف سه سال گذشته به آن طرف سفر نموده بودند یک معلومات راجع به زادگاهش می گرفت - زادگاهی که فعلاً مربوط به ناحیه گردیده است، یعنی از چند سال به این طرف به شهر ملحق گردیده - و پرسان می نمود که آیا کشاورزی در همین منطقه مدرنیزه شده و یا شکل سنتی و عنعنوی دارد. بعد در مورد دهات به قضاوت می نشست. تحقیق حد اقل در مورد چند قریه و چند شهر و ولسوالی نمی توان به شناخت درست دست یافت. شناخت به وسیله احساس ذهنی معین نمی شود، بل که توسط پراتیک اجتماعی معین می گردد. وقتی انسان در پراتیک اجتماعی شرکت نماید شناختش قدم به قدم از سطح دانی به سطح عالی ارتقاء می یابد.

«برای کسی که به خواهد پدیده ای را بشناسد، راه دیگری نیست مگر این که شخصاً با آن پدیده در تماس بیاید، یعنی زندگیش (پراتیک) را در محیط آن پدیده بگذراند ... علت آن که مارکس، انگلس، لنین و استالین - برغم نبوغ خود - موفق به تدوین تئوری های خود گردیدند، به طور عمده شرکت شخصی آن ها در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمایشات علمی آن زمان بود. بدون شرط آخر هیچ نبوغی نمی توانست به موفقیت انجامد.» (مائوتسه دون - چهار رساله فلسفی - در باره پراتیک - صفحه ۱۱ - ۱۲ - تأکیدات از من است)

جناب چکاوک در دوران نوجوانی کشور را ترک نموده و حالا به دوران پیری رسیده است. او در این مدت هم از وطنش بریده و هم روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را با مردمش قطع نموده و هیچ چیزی از مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی افغانستان نمی داند، او هر گز در این مدت طولانی نتوانسته «در پراتیک مبارزات طبقاتی» افغانستان شرکت نماید. با این هم شروع به نسخه پیچیدن برای انقلاب افغانستان نموده است. زمانی که کسی با مناسبات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه بیگانه باشد، هر گز حق ندارد در مورد آن جامعه صحبت نماید چه رسد به نسخه پیچی برای انقلاب آن کشور. بهتر آن است که جناب چکاوک در کشوری که تابعیت آن را دارد، به پای تجزیه و تحلیل طبقاتی آن بنشیند، و به یکی از احزاب آن کشور ملحق شود، او که دیگر تابعیت افغانستان را ندارد و از مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور چیزی نمی داند، حق نسخه پیچی را هم ندارد. مائوتسه دون به تمامی نیروهای انقلابی اندرز می دهد که بدون تحقیق نباید سخن بگویند، او شیوه تحقیق را این گونه بیان می دارد:

«... یگانه راه معرفت به وضع اجتماعی پرداختن به تحقیقات اجتماعی است، پرداختن به تحقیق در وضع موقعیت هر یک از طبقات اجتماعی در صحنه واقعی زندگی است. برای کسانی که رهبری بر عهده دارند اسلوب اساسی معرفت اجتماعی این است که بر طبق نقشه معین کار خود را بر روی چند شهر و ده متمرکز سازند و سپس با پیروی از نظرات اساسی مارکسیزم یعنی اسلوب تحلیل طبقاتی،

تحقیقات دقیقی به عمل آورند. فقط بدین ترتیب ما می‌توانیم حتی ابتدائی ترین معلومات را نسبت به مسایل اجتماعی چین به دست آوریم.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد سوم - صفحه ۱۱ - ۱۲ - تأکیدات از من است)

کمی بعد تر چنین می‌گوید:

« به طور مشخص آن‌هائی که به کار عملی می‌پردازند باید پیوسته در جریان تغییر اوضاع و احوال باشند، و این آن چیزی است که هیچ حزب کمونیستی در هیچ کشوری نمی‌تواند از دیگران کسب کند. بنا براین هر کسی که به کار عملی می‌پردازد باید در وضع واحدهای پائین اجتماع تحقیق کند. چنین تحقیقی به ویژه برای کسانی لازم است که به تئوری آشنائی دارند، ولی وضع موجود را نمی‌شناسند؛ در غیر این صورت آن‌ها نخواهند توانست تئوری را با پراتیک تطبیق دهند. این گفته من که "تحقیق ناکرده حق صحبت ندارد" به عنوان "امپریزم کوتاه نظرانه" به سخره گرفته شد، اما من هنوز هم از این گفته خود پشیمان نیستم؛ حتی هنوز اصرار دارم که بدون تحقیق نمی‌توان حق صحبت داشت. مردمان بسیاری هستند که "از همان لحظه پیاپی شدن از ارا به رسمی" به نطق و خطابه می‌پردازند، عقایدی ابراز می‌دارند، از این انتقاد می‌کنند، و آن دیگری را محکوم می‌سازند، اما در واقع از هر ده نفر آن‌ها هر ده نفر شان به ناکامی رو برو می‌شوند. زیرا چنین نظرات و یا انتقاداتی که مبتنی بر تحقیقات جدی نباشد چیزی جز سخنان بی‌هوده نیست.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد سوم - صفحه ۱۴ - ۱۵ - تأکیدات از من است)

همان طوری که بیان گردید که جناب چکاوک حد اقل پنجاه سال است که از مردمش بریده و روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اش با افغانستان بریده است. بناءً در چنین حالتی او هر گز از صحنه واقعی زندگی هر یک از طبقات اجتماعی افغانستان را نمی‌تواند درک کند. به همین ملحوظ است که شما اگر در سرتا پای نوشته جناب چکاوک دقیق شوید، ذره از تحلیل طبقاتی جامعه افغانستان نمی‌توانید پیدا کنید. وقتی مائوتسه دون تأکید می‌ورزد که برای شناخت موقعیت هر یک از طبقات اجتماعی باید تحقیقات خود را «بر طبق نقشه معین کار خود را بر روی چند شهر و ده متمرکز» نمائیم، مائوتسه دون حتی این تحقیق را «ابتدائی ترین معلومات نسبت به مسایل اجتماعی» کشور می‌داند. اما جناب چکاوک حتی همین «ابتدائی ترین معلومات» را نسبت به مسایل اجتماعی کشور ندارد. مائوتسه دون تأکید دارد که بدون این که شخصاً زندگی خود در محیط اجتماعی سپری نمائید، نمی‌توانید آن پدیده را بشناسید. باز هم تأکید می‌ورزد که بدون تحقیق شخصی در مورد وضعیت هر یک از طبقات اجتماعی، نمی‌توانید این شناخت را از دیگران کسب کنید. او حکم می‌کند که هر گاه یک حزب کمونیست در محیط اجتماعی زندگی نکند و در مورد وضعیت طبقاتی به صورت درست به تحقیق نپردازد، نمی‌تواند آن را از دیگران کسب کند. جناب چکاوک بر عکس مائوتسه دون تحلیل جامعه افغانستان را از قول دیگران بیان می‌نماید. مائوتسه دون تأکید بر این دارد کسانی «که به تئوری آشنائی دارند، ولی وضع موجود را نمی‌شناسند» باید شخصاً در وضع هر یک از طبقات و به خصوص «وضع واحدهای پائین اجتماع تحقیق کنند» اما جناب چکاوک بدون چنین تحقیقی به نطق و خطابه پرداخته و می‌گوید که «روستا ها دیگر چهره کلاسیک نداشتند، بخش های از روستاها هنوز ویرانه اند و آماده بهره برداری نیستند. ولی امروز بیشتر از گذشته روستاها تهی از دهقانان گشته اند.» (چکاوک - نقد برنامه حکما - صفحه ۲۳)

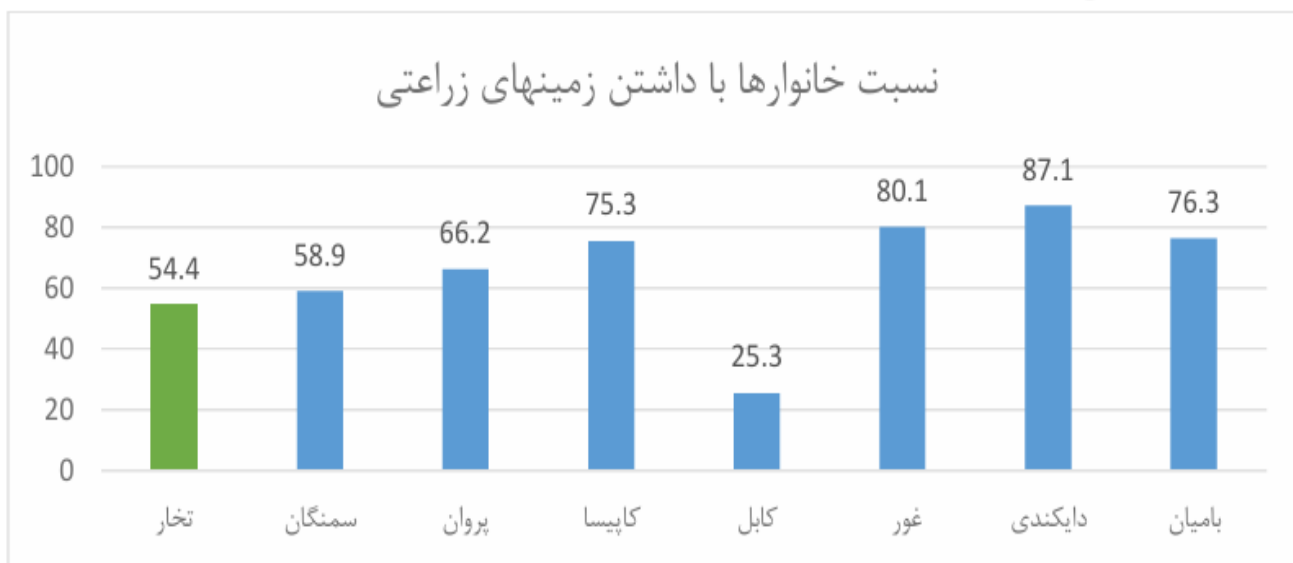
همان طوری که بیان گردید جناب چکاوک بدون شناخت اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی افغانستان و بدون تحقیق در مورد وضعیت طبقاتی کشور حکم فوق را صادر می‌کند. او با این وضعیت از برنامه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان به اصطلاح انتقاد می‌کند و می‌گوید که این برنامه در افغانستان عملی نیست. این حکم از روی تحقیق علمی و عملی صورت نگرفته است، زیرا مبتنی بر تحقیقات جدی عملی شخصی نیست، بل که از روی دیگران گپی برداری نموده است. این چنین نظرات و انتقادات بنا به قول مائوتسه دون «چیزی جز سخنان بی‌هوده نیست»

در بحث فوق نشان داده شد که نه تنها روستا تهی از دهقان و فئودال نیست، بل که پُر از دهقان و فئودال است. و نه تنها که شیوه کلاسیک دهقانی از کشور بر چیده نشده، بل که دهقانان تا هنوز به شکل عنعنوی و سنتی مصروف کشاورزی اند. برای روشن شدن بهتر این مطلب باز هم به آمار و ارقام مراجعه می‌نمائیم.

در قسمت قبلی نشان داده شد که حتی چندین ولایت افغانستان مانند پنجشیر، نورستان، و خوست نفوس شهری ندارد و صد فیصد مردم در دهات زندگی می‌کنند. ولایت بادغیس ۳٪ نفوس شهری، ولایت فراه ۷٫۵٪ نفوس شهری، ولایت غور یک فیصد نفوس شهری، ولایت فاریاب ده فیصد نفوس شهری، ولایت سرپل ۸٪ نفوس شهری، ولایت تخار ۶٫۵٪ نفوس شهری، نیمروز ۱۶٪ نفوس شهری، ولایت پکتیا ۴٫۶٪ نفوس شهری، لغمان ۱، ۱٪ نفوس شهری، هلمند ۶٫۸۵٪ نفوس شهری، زابل ۴٪ نفوس شهری، میدان وردک ۰٫۵٪ نفوس شهری و بدخشان ۰٫۵٪ نفوس شهری دارد، بقیه در دهات زندگی می‌نمایند. این آمار به صورت مفصل - هم شهری و هم روستایی - در بالا تذکارش رفته است، در این جا به طور مختصر به این خاطر یاد آوری نمودم تا خوانند به خوبی بدانند که صحبت چکاوک «چیزی جز سخنان بی‌هوده نیست». حال وضعیت زمین داری را در بسیاری از ولایات کشور بر اساس آمار و ارقام ارائه خواهیم نمود: حال پروفایل ولایت تخار را ورق می‌زنیم تا مقدار زمین های زراعتی، فیصدی نفوس ولایت که مصروف کشاورزی اند. تعداد خانواری که صاحب مواشی اند مشخص گردد.

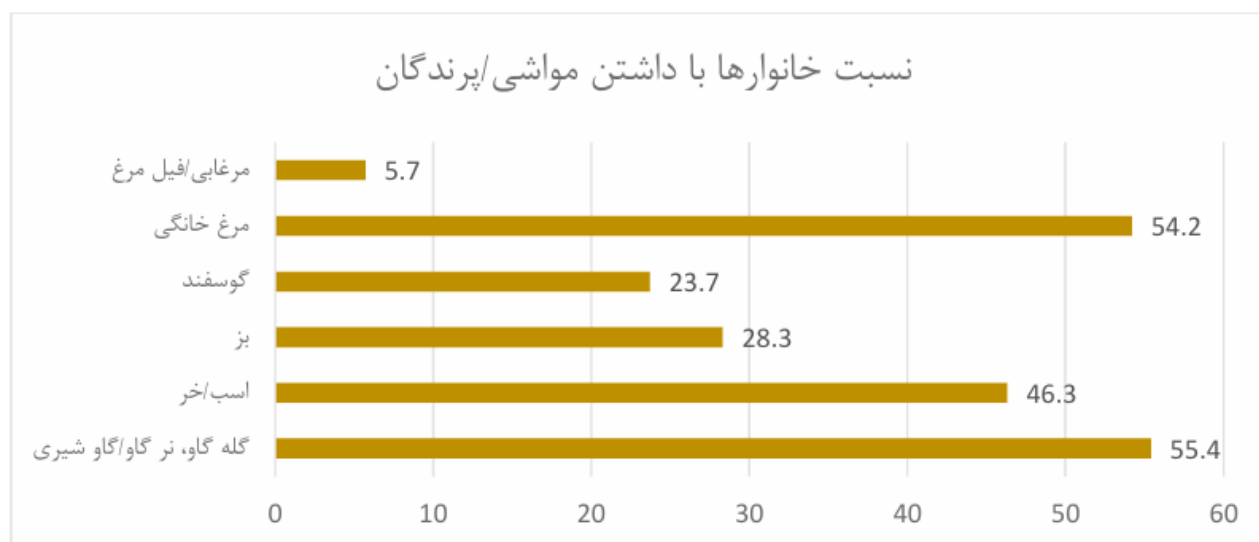
«ولایت تخار از جمله ولایات زراعتی کشور بوده که دارای ۱۲۳۴۹۴۹ هکتار زمین زراعتی که شامل ۸۵۶۶۵ هکتار زمین آبی، ۴۱۸۶۵۷ هکتار زمین للمی، ۳۸۱۵ هکتار درختان مثمر، ۵۳۰۷۴۳ هکتار مراتع، ۲۶۹۵۳ هکتار جنگلات و بته ها و بقیه را تاکستان‌ها، زمین های بایر، مناطق تحت پوشش آب و برف تشکیل می‌دهد.» (پروفایل چشم انداز انکشاف، اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت تخار - صفحه ۱۰)

این ولایت با داشتن ۱،۸۵۲،۰۵۲ نفر نفوس بوده که ۶۷٪ آن را نیروی بشری فعال تشکیل می‌دهد و در کل تخار یک ولایت زراعتی است که ۷۵٪ نفوس آن مصروف فعالیت های زراعتی بوده و به همین لحاظ اقتصاد ۶۰٪ مردم آن وابسته به زراعت و مالدار می‌باشد. بیشتر از ۵۴ فیصد خانوارهای تخار دارای زمین های زراعتی می باشند. گراف ۱ نشان دهنده فیصدی خانوارهای دارای زمین زراعتی هستند که دلیل بر متکی بودن اقتصاد و معیشت مردم بر زراعت و مالدار می باشد.



گراف ۱-۲: نسبت خانوارها با داشتن زمینهای زراعتی

گراف ۲ نشان می دهد که بیشتر از ۵۵ فیصد مردم ولایت تخار در منازل خود دارای گاو شیری، گوسفند، مرغ و دیگر احشام می باشند که لابیات مورد نیاز خود را ازین طریق بدست می آورند و مازاد بر مصرف خود را در به بازار ها بشکل عنعنوی و غیر استندرد عرضه می نمایند. توزیع بیش از حد مواشی در خانه ها ی مردم از نقطه نظر رفع احتیاجات مردمی دیدگاه مثبتی می باشد، اما مشکلات فراوانی به همراه دارد. عدم رسیدگی و کنترل، کمبود آگاهی، معیاری نبودن محل نگهداری و عدم رعایت سایر شرایطی که برای نگهداری مواشی وجود دارد سبب شیوع امراض، کاهش سطح بهداشت و غیر اقتصادی بودن فعالیت ها گردیده است.



گراف ۱-۲: نسبت خانوارها با داشتن مواشی/پرندگان

(صفحه ۲۶ و ۲۷ پرو فایل چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی ولایت تخار.)

«ساحات اراضی ولایت پروان طوری است که (۹۹۱) هکتار جنگلات، (۴۱۱۹۲۱) هکتار علفچرها و چمن ها، (۶۳۱۴۶) هکتار اراضی بوره، (۲۹۷۹۴) هکتار اراضی تحت کشت للمی، و (۴۱۰۵۰) هکتار زمین تحت کشت آبی قرار دارد.» (پرو فایل ولایت پروان - حمل ۱۳۹۸ - صفحه ۹)

«کشت و زراعت مصروفیت اکثر باشنده های این ولایت بوده و زراعت در بهبود سطح استخدام و تهیه مواد خام برای صنایع زراعتی رول عمده و اساسی داشته و هدف استراتیژیک دولت در این سکتور جذب سرمایه گذاری سکتور خصوصی برای تغییر از سیستم کنونی زراعت عنعنوی به زراعت تجارتی به عنوان منبع با ارزش معیشت می باشد. حدود ۸۰٪ مردم به زراعت و مالداري مشغول اند، از جمله اقتصاد ۷۷٪ مردم این ولایت مستقیماً وابسته به زراعت می باشد.» (همانجا - صفحه ۱۹ - ۲۰ - تأکیدات از من است)

«در قسمت اعداد و ارقام باید یاد آور شد که دهاقین محصولات خود را به شکل سنتی بفروش می رسانند و نمی توان از تمام محصولات زراعتی در ولایت اعداد و ارقام تهیه نمود، بناءً اعداد و ارقام بدست آمده از محصولات عمده می باشد. که در ذیل تذکر می رود، تولید غله جات در ولایت عبارتند از گندم، جواری، برنج، جو، لوبیا، نخود، ماش و سویابین می باشد» که از چهار قلم اول آن سالانه در موازی (۱۱۷۷۳۴) هکتار زمین حدود (۶۲۳۱۶) تن تولیدات صورت می گیرد و از چهار قلم دوم آن اعداد و ارقام دقیق نزد ادارات ذیربط موجود نیست به همین ترتیب تولید میوه جات را انگور، زردآلو، بادام، چار مغز، سیب، انار، شفتالو، امروت، انجیر، ناک، آلو، آلوبالو، سنجد، توت و شاتوت تشکیل می دهد که سالانه از هفت قلم اول آن در موازی (۱۴۸۲۳۶) هکتار زمین حدود (۱۲۵۲۹) تن تولیدات صورت می گیرد و هم چنین سبزیجات از قبیل پیاز، کچالو، بادنجان رومی، بادرنگ، فاصله، بادنجان سیاه و گلپی که در این اواخر کشت آن در ولایت افزایش یافته، گرم، کاهو، گشنیز، مرچ سبز، مرچ دولمه، نعنا، سیر، کدوگک، ملی سفید، زردک، شلغم، کدو شیری، بامیه،

تره، لبلبو، کشت سبزیجات متذکره در ولایت پروان نسبتاً حاصل خوب داشته و از شش قلم اول آن سالانه در ساحه (۲۷۰۷۵۵) هکتار زمین حدود (۷۲۷۳) تن تولیدات صورت می‌گیرد و به بازارهای داخلی و خارجی عرضه شده و استفاده صورت می‌گیرد..... عمده ترین غله جات و حبوبات که در ولایت پروان تولید می‌شود عبارتند از گندم در ساحه (۳۳۱۷۰) هکتار زمین سالانه (۹۰۱۲۰) تن، جواری در موازی (۲۸۴۷۵) هکتار زمین سالانه (۲۵۹۰۰) تن، برنج در موازی (۲۱) هکتار زمین سالانه (۶۳) تن، جو موازی (۶۵۰) هکتار زمین سالانه (۱۶۵۱) تن تولید می‌شود و حبوبات مانند لوبیا، نخود، ماش و نباتات صنعتی مانند، تنباکو، پخته، سویایینن یز در ولایت تولید می‌شود که نظر به سنتی بودن تولید و فروش دهاقین اعداد و ارقام درست موجود نیست.» (پروفایل ولایت پروان - حمل ۱۳۹۸ - صفحه ۲۰ - تأکیدات از من است)

«کشمش یکی از اقلام عمده تولیدات ولایت پروان است که شکل سنتی را دارا می‌باشد و نقش بارز در رشد اقتصاد مردم این ولایت

دارد.» (همان منبع - صفحه ۷۵ - تأکید از من است)

آمار و ارقام فوق الذکر به خوبی بیان گر آنست که بزرگترین نیرو در دهات افغانستان زندگی می‌نمایند. و شغل اساسی شان زراعت و مالداری است. چنانچه در آمار فوق مشاهده می‌شود که در ولایت تخار ۷۵٪ مردم مردم مصروف کشاورزی اند و در ولایت پروان ۸۰٪ مردم به زراعت و مالداري مصروف اند، و از لحاظ اقتصادی ۶۰٪ مردم تخار و ۷۷٪ مردم پروان مستقیماً وابسته به زراعت می‌باشد.

طوری که در آمار و ارقام فوق مشاهده می‌شود اکثریت نفوس هر دو ولایت مصروف کشت و زراعت اند - آن هم به شکل عنعنوی - زراعت و مالداري در شرایط کنونی کشور رول عمده و اساسی را در رشد اقتصاد مردم بازی می‌کند.

ریاست اقتصاد ولایت پروان می‌گوید که «هدف استراتژیک دولت در این سکتور جذب سرمایه گذاری سکتور خصوصی برای تغییر از سیستم کنونی زراعت عنعنوی به زراعت تجارتي می‌باشد.» از این بحث مشخص است که دولت تا کنون نتوانسته زراعت تجاری را جایگزین سیستم زراعت عنعنوی بسازد. هر گاه بخواهید که وضعیت کشاورزی را در افغانستان مورد مطالعه قرار دهید مشاهده خواهید نمود که سیستم زراعت عنعنوی نقش غالب در کشاورزی فعلی کشور دارد.

در پروفایل هر دو ولایت با صراحت بیان گردیده که «دهقانان محصولات خود را به صورت عنعنوی در بازار به فروش می‌رسانند» یعنی تا کنون شکل سنتی و عنعنوی و یا به قول جناب چکاوک شکل کلاسیک در زراعت نقش اساسی را دارا می‌باشد.

هر گاه دهات «تهی از دهقان و فئودال است» و «روستاها دیگر چهره کلاسیک نداشتند، بخش های از روستاها هنوز ویرانه اند و آماده بهره برداری نیستند. ولی امروز بیشتر از گذشته روستاها تهی از دهقانان گشته اند.» و «جنگ تار و پود روستاها را بر هم زد و اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور را کاملاً دگرگون» ساخته است، پس این همه تولیدات زراعتی که حتی در ولایات هم جوار و خارج کشور به فروش می‌رسد چگونه به دست می‌آید؟ آیا تولیدات سنتی و عنعنوی می‌تواند بدون دهقان کلاسیک به دست آید؟

عدم درک جناب چکاوک از مناسبات اقتصادی کشور منجر به آن شده که او نتواند مفاهیم انقلاب دموکراتیک نوین و رابطه این انقلاب با انقلاب سوسیالیستی را درک کند. همین عدم درک او باعث گردیده که ناپایداری در ثبات سیاسی از خود نشان دهد و به تبلیغ افکار پوچ بپردازد. دقیقاً وقتی که انسان از محیط اجتماعی خود به مدت طولانی دور باشد و هیچ اطلاعی از مناسبات تولیدی کشور نداشته باشد، چنین افکار ناسالم او را احاطه نموده و به طرف انحراف سوق داده و می‌دهد.

لنین قضاوت های بدون دلیل را تحمل نمی‌کرد. لنین در ملاحظات خود راجع به تزه های پرئوبراژنسکی (که بعدها یکی از اقلیت تروتسکی شد) در باره روستاها چنین نوشته بود:

«برداشت موضوع صحیح نیست. برداشت مضری است. همه از این جملات کلی دچار تهوع می‌شوند. آن‌ها مولد بروکراسی هستند و آن را تشویق می‌کنند... به جای این کار به مراتب بهتر است که مأخذهای تجربه عملی لااقل یک شهرستان... مورد استفاده قرار گیرند، نه این که به طور اکادمیک، مورد بررسی قرار گیرند...» (جلد ۴۵ - صفحه ۴۵ - آنچه باید یک مبلغ بداند - پاول شاریکوف - ترجمه حمید - صفحه ۳۳ - ۳۴)

به این ترتیب، جناب چکاوک بر مبنای یک شناخت سطحی و غلط از وضعیت طبقاتی افغانستان، یک تحلیل و ارزیابی غلط از جامعه ارائه می‌نماید و بر مبنای این طرح غلط تزه‌های رویزیونیستی و تسلیم طلبانه امروزی خود را به میان می‌کشد.

تا زمانی که حقایق عینی را نتوانید کشف نمائید، نمی‌توانید مسایل علمی را مطرح کنید. با روش ذهنی و روش نامعقول هر گز نمی‌توان مسأله را حل کرد. فقط با روش علمی و حس مسئولیت در برابر خلق افغانستان می‌توان راه‌هایی توده‌ها را به آنان نشان داد، حقیقت بر واقعیت‌های عینی استوار است، و معیار حقیقت فقط و فقط پراتیک اجتماعی میلیون‌ها انسان است. مائوتسه دون تأکید بر این امر دارد که معیار حقیقت فقط پراتیک اجتماعی است.

«صحت شناخت یا یک تئوری بوسیله احساس ذهنی معین نمی‌شود، بلکه توسط نتایج عینی در پراتیک اجتماعی معلوم

می‌گردد. معیار حقیقت فقط می‌تواند پراتیک اجتماعی باشد.» (مائوتسه دون - چهار رساله فلسفی - در باره پراتیک - صفحه ۶)

«وظیفه واقعی شناخت این است که از احساس به تعقل ارتقاء یابد، و بدین سان پله به پله از تضادهای درونی اشیاء و پدیده‌های عینی، از قانونمندی‌های شان و از رابطه درونی پروسه‌های مختلف آگاهی یابد، یا به عبارت دیگر به شناخت منطقی برسد. تکرار می‌کنم: وجه تمایز شناخت منطقی از شناخت حسی در اینست که شناخت حسی جوانب جداگانه، ظواهر و نیز رابطه خارجی اشیاء و پدیده را شامل می‌شود، حال آن که شناخت منطقی قدم بزرگتری به پیش بر می‌دارد، یعنی پدیده‌ها را به مثابه یک واحد کل و هم چنین ماهیت و روابط درونی آن‌ها را در بر می‌گیرد و به کشف تضادهای درونی محیط موفق می‌شود. بنا براین شناخت منطقی قادر است تکامل محیط را در مجموع آن و در روابط درونی تمام جوانب آن درک کند. این تئوری ماتریالیستی - دیالکتیکی پروسه تکامل شناخت که بر اساس پراتیک مبتنی است و از سطح به عمق نفوذ می‌کند، تا قبل از پیدایش مارکسیزم از طرف هیچ کسی بیان نیافته بود. ماتریالیزم مارکسیستی برای اولین بار این مسئله را به طور صحیح حل کرد و به طور ماتریالیستی و دیالکتیکی پروسه ژرف شناخت را نشان داد و توضیح داد که چگونه انسان اجتماعی در پراتیک پیچیده تولید و مبارزه طبقاتی که دائماً در حال تکرار است، از شناخت حسی به سوی شناخت منطقی گام بر می‌دارد.» (مائوتسه دون - چهار رساله فلسفی - در باره پراتیک - صفحه ۹ - ۱۰)

زمانی که جناب چکاوک می‌گوید که «دهات تهی از دهقان و فئودال است و شهرها تهی از کارخانه و کارگر است» و «روستاها دیگر چهره کلاسیک نداشتند، بخش‌های از روستاها هنوز ویرانه‌اند و آماده بهره‌برداری نیستند. ولی امروز بیشتر از گذشته روستاها تهی از دهقانان گشته‌اند.» و «جنگ تار و پود روستاها را بر هم زد و اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور را کاملاً دگرگون» واقعاً که همه دچار تهوع می‌شوند. جناب چکاوک بدون یک تحقیق علمی به طور اکادمیک و به وسیله احساس ذهنی وضعیت طبقاتی افغانستان را بررسی نموده است. او هر گز درک نکرده که حقیقت را فقط می‌توان از پراتیک اجتماعی بیرون کشید. شناخت انسان زمانی از احساس به تعقل ارتقاء می‌یابد که تضادهای درونی اشیاء و پدیده‌های عینی را - آن طوری که وجود دارد - دقیقاً بشناسد و از رابطه درونی پروسه‌های مختلف آگاهی حاصل نماید. در چنین حالتی است که احساس به تعقل ارتقاء می‌یابد و آن گاه در ذهن انسان مفاهیم ساخته می‌شود و حکم صادر می‌گردد. بنا به قول مائوتسه دون «شناخت منطقی قادر است تکامل محیط را در مجموع آن و در روابط درونی تمام جوانب آن درک کند. این تئوری ماتریالیستی - دیالکتیکی پروسه تکامل شناخت که بر اساس پراتیک مبتنی است و از سطح به عمق نفوذ می‌کند، تا قبل از پیدایش مارکسیزم از طرف هیچ کسی بیان نیافته بود. ماتریالیزم مارکسیستی برای اولین بار این مسئله را به طور صحیح حل کرد و به طور ماتریالیستی و دیالکتیکی پروسه ژرف شناخت را نشان داد و توضیح داد که چگونه انسان اجتماعی در پراتیک

پیچیده تولید و مبارزه طبقاتی که دائماً در حال تکرار است، از شناخت حسی به سوی شناخت منطقی گام بر می دارد.» اما جناب چکاوک بر عکس فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک فقط با احساس ذهنی خود حکم صادر نموده است.

برای شناخت یک جامعه شخصاً باید با پدیده‌های اجتماعی جامعه تماس بر قرار نمود و به تجزیه و تحلیل هر پدیده پرداخت. فقط با شرکت شخصی یک چنین مبارزه است که می توان ماهیت و بطن پدیده را شناخت و به صورت علمی تجزیه و تحلیل نمود. نه مانند چکاوک که بدون تماس با پدیده‌های اجتماعی عمداً آن را قلب ماهیت نمود. کسانی که دست به چنین کاری می زند مائوتسه دون آن‌ها را به عنوان "عقل کل" مورد استهزا قرار داده و در مورد شان چنین می گوید:

«فقط مطلب در این جا است که بعضی ها عمداً حقیقت را قلب و ادعای عکس آن را می نمایند. مضحک ترین افراد در جهان آن "عقل کل" هائی هستند که بعضی معلومات تکه تکه و تصادفی از این جا و آن جا کسب کرده اند و به خود "اولین شخصیت دنیائی" می دهند؛ این فقط نمودار خود پسندی بی حد و حصر آن هاست. معلومات - این علم است و در این جا دیگر نه جای تقلب و دغل بازی است و نه جای تکبر و خود بینی، بلکه به عکس صداقت و تواضع لازم می آید. اگر انسان به خواهد دانش بیاندوزد، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کند.» (مائوتسه دون - چهار رساله فلسفی - در باره پراتیک - صفحه ۱۳)

«هر کس که احساس ها و تجربه مستقیم و شرکت شخصی در پراتیک را برای تغییر واقعیت رد کند، ماتریالیست نیست. به این علت است که "عقل کل" ها چنین مضحک به نظر می آیند.» (مائوتسه دون - چهار رساله فلسفی - در باره پراتیک - صفحه ۱۴)

در بحث جناب چکاوک مشخص است که او عمداً حقیقت را قلب ماهیت نموده است و ادعای عکس آن را نموده است. او با معلومات تکه تکه ای که از رویزیونیست های آواکیانی گرفته و نام "پژوهشگر" را روی خود مانده و با این دید ناقص در باره برنامه حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان به قضاوت نشسته است. هر گاه جناب چکاوک علاقه ای به مبارزه طبقاتی افغانستان داشته باشد حد اقل سال شش ماه را باید در داخل افغانستان بگذراند و در دهات رابطه مستقیم بر قرار نماید، در چنین حالتی پژوهش او کامل خواهد شد. طبق گفته مائوتسه دون «اگر انسان به خواهد دانش بیاندوزد، باید در پراتیک تغییر واقعیت شرکت کند.» هر گاه جناب چکاوک چنین کاری را انجام دهد، در آن صورت شایسته نام "پژوهشگر" است. اگر جناب چکاوک این کار را نکند، پس به او توصیه می کنیم که در وضعیت طبقاتی و انقلاب افغانستان خاموشی اختیار کند و به تحلیل اوضاع و احوال کشوری که فعلاً مربوط آنست تحقیق نماید تا به عنوان یک "پژوهشگر" شایسته ای متبارز گردد. در غیر این صورت راه به جایی نخواهد بُرد.

حال وضعیت کشاورزی را در چند ولایت دیگر به عنوان مشتم نمونه خروار مورد مطالعه قرار می دهیم تا خواننده پوچ بودن صحبت جناب چکاوک را بهتر در یابد.

«مجموع زمین های زراعتی ولایت بغلان (۱۴۵۰۶۷۶) هکتار بوده که از جمله (۹۸۱۰۱) هکتار آن للمی می باشد، به مساحت (۴۰۴۰) هکتار زمین باغات، ساحات جنگلات (۳۸۳۰۰) ساحات علفچرها (۱۲۰۳۷۰۰) وجود دارد. کشت و زراعت اکثر دهاقین به شکل عنعنوی و سنتی می باشد» (پروفایل ولایت بغلان - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بغلان حمل ۱۳۹۸ - صفحه ۱۶)

پروفایل خلاصه سکتور زراعت و انکشاف دهات

تعداد فارم های تحقیقاتی	تعداد مسلخ	بند های کوچک آبی	حاصلات سالانه زعفران
۱	۱	۳۰۰	۴۵ کیلوگرام

وزارت اقتصاد

۴۵

زمین های قابل کشت (آبی ، للمی) همراه با ظرفیت آن به هکتار به تفکیک ولسوالیها در ولایت بغلان

شماره	ولسوالی	ساحه زمین آبی (هکتار)	ساحه زمین للمی (هکتار)	تعداد قریه جات تحت پوشش	نفوس
۱	پلخمري	۱۹۶۰۰	۹۰۰	۸۷	۲۰۰۰۰۰
۲	بغلان مرکزی	۳۳۶۳۸	۳۳۱۷۰	۲۸۴	۲۴۰۰۰۰
۳	دوشي	۱۰۱۶۸	۳۲۰۰	۱۷۵	۶۸۰۰۰
۴	خنجان	۲۱۳۰	۹۳۰	۲۶	۳۲۰۰۰
۵	اندراب	۴۱۶۲	۳۰۸۸	۸۷	۲۲۱۰۰
۶	ده صلاح	۲۲۱۳	۵۲۲	۹۸	۳۶۰۰۰
۷	پلحصار	۱۳۹۶	۸۵	۶۸	۲۴۴۰۰
۸	خوست	۳۰۰۰	۸۵۰	۲۸۰	۱۱۰۰۰۰
۹	گزرگاه نور	۵۷۸	۲۹۰	۵۳	۲۰۰۰۰
۱۰	فرنگ	۲۰۰۰	۹۰۰	۱۴۰	۲۵۴۱۷
۱۱	نهرين	۶۷۰۶	۳۵۰۰	۱۲۹	۹۶۰۰۰
۱۲	جلگه	۴۰۶	۱۵۰۰	۶۰	۴۴۰۰۰
۱۳	برکه	۵۰۴	۱۷۲۰۰	۹۶	۸۰۰۰۰
۱۴	دهنه غوری	۷۳۵۰	۴۰۰۰۰	۹۸	۶۰۰۰۰
۱۵	تاله ویرفک	۴۲۵۰	۴۰۰	۴۴	۵۷۶۰۰
مجموع		۹۸۱۰۱	۱۰۶۵۳۵	۱۶۸۱	۱۱۱۵۵۱۷

«نزدیک به ۷۰٪ مردم این ولایت مصروف فعالیت های زراعتی اند که نیاز های اولیه زندگی خویش را از همین مدرک مرفوع می سازند.... در این ولایت ۲۷۲۰۰۰ هکتار زمین آبی و ۱۵۰۰۰۰ هکتار زمین للمی وجود دارد. ساحه جنگلات طبیعی ولایت بلخ ۱۱۵۰۰۰ هکتار زمین را احتوا می کند. که بیشتر در ولسوالی های کوهستانی این ولایت مانند کشنده، مارمل، چهارکنت و زازی موقعیت دارد. و هم چنان ۱۳۸۶۰۰ هکتار ساحه علفچرها در بلخ وجود دارد.» (پروفایل ولایت بلخ - چشم انداز انکشاف اقتصادی و

اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بلخ - صفحه ۴۵)

پروفایل اقتصادی - اجتماعی ولایت بلخ

تعداد یونت های ترویجی	تعداد مراکز پرورس میوه	تعداد مالداران مسلکی و آموزش دیده	حاصلات سالانه میوه جات
۱۴	۲	۴۰۰۰	۶۷۸۸۵ تن
تعداد کوپراتیف های زراعتی	باغ ها	تعداد دهاقین مسلکی و آموزش دیده	حاصلات سالانه سبزیجات
۱۶	۴۲۴۶۴,۳ هکتار	۳۵۰۰	۶۳۶۳۷۴ تن
تعداد دفاتر زراعت در ولسوالی ها	جنگلات پسته	علفچر ها	تعداد فارم های زراعتی
۱۴	۷۳۰۰۵ هکتار	۲۶۱۵۲۶ هکتار	۳
تعداد سرد خانه ها	زمین های للمی	کلینک های حیوانی	تعداد فارم های مالداري
۸	۱۵۰۰۰۰ هکتار	۴۵	۵۲۰
تعداد گدام های ذخیره	زمین های آبی	حاصلات سالانه غله جات	جنگلات غیر مثمر
۹	۲۷۲۰۰۰ هکتار	۳۷۸۰۴۲ تن	۱۰۰۰۰ هکتار

« زراعت پیشه اساسی مردم و کلید اصلی توسعه و انکشاف در ولایت بامیان به حساب می آید.... زراعت و مالداري منبع کار و درآمد برای حدود ۱۰۰۰۰۰ دهقان در این ولایت می باشد. و زارعین کوچک که هر کدام کمتر از دو جریب دارند بیشتر از ۸۰ فیصد مجموع زارعین ولایت را تشکیل می دهند.... محصولات زراعتی دهاقین ولایت بامیان به طور اغلب توسط دلان و خریدارهای پرچون خریداری می گردد. محصولات گندم و جو در داخل ولایت به فروش می رسد؛ اما کچالو ۶۰ - ۷۰٪ به خارج ولایت مانند کابل، مزار شریف و کندوز و حتی به خارج کشور نیز صادر می گردد. محصولات زراعتی بدون این که بسته بندی و پرورس شود به شکل تازه به فروش می رسد و منفعت لازم نصیب دهاقین نمی گردد.

مالداري در این ولایت به شکل سنتی بوده و مهمترین احشام عبارت از گوسفند، بز، گاو، مرکب و قاطر می باشد. پرورش مرغ های خانگی توسط اکثر فامیل ها در این ولایت مروج بوده و زنبور داری نیز در این اواخر رایج گردیده است؛ محصولات حیوانی بدلیل عدم امکانات بسته بندی و پاستوریزه شدن به شکل ابتدائی و محلی برای خریداران پرچون به فروش می رسد و دهاقین از عاید مناسبی

بهره مند نمی گردند» (پروفایل ولایت بامیان - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت بامیان - حمل ۱۳۹۸ - صفحه ۲۸)

«سکتور زراعت در سطح ولایت بامیان عبارت از بزرگترین بخش اقتصاد جامعه و عاید ملی را تشکیل داده که بالارفتن عاید ملی عاید اسعار دولت نیز بالا می رود که در حدود ۹۰٪ مردم بامیان مشغول زراعت و الداری می باشند. قلبه و کشت زمین های زراعتی تا به حال

به صورت عنعنوی جریان داشته که آهسته آهسته به طرف میکانیزه در حال تغییر می باشد.» (همان منبع - صفحه ۲۹ - تأکیدات از من است)

«در این ولایت حدود ۱۴۹۰۰۰ جریب زمین تحت کشت زراعتی قرار گرفته و در سراسر این ولایت حدود ۷۰۰۰۰ فامیل مشغول کشت و محصولات زراعتی هستند، که متأسفانه دهاقین و باغداران این ولایت از ماشین آلات جدید زراعتی، باغداران از ابزار جدید مانند قیچی، میوه چینی، پمپ ادویه پاشی و غیره و زارعین از ابزارهای جدید قلمبه در دسترس ندارند که همه این موارد فوق به شکل سنتی انجام می‌پذیرد که این خود چالش اصلی فرا راه فرآوردهای زراعتی این ولایت به شمار می‌رود» (پرو فایل ولایت کاپیسا - چشم انداز انکشاف اقتصادی و اجتماعی - ریاست اقتصاد ولایت کاپیسا - صفحه ۴۲ - تأکید از من است)

حال بگذار که جناب چکاوک داد و فریاد راه اندازد که «دهات تهی از فئودال و دهقان کلاسیک است» وقتی یک نفر سند جناب چکاوک را مطالعه نماید به خوبی مشاهده می‌کند که او به کلی منکر وجود بقایای فئودالی در افغانستان است. او نه به موجودیت فئودال به عنوان یک طبقه و نه موجودیت دهقانان به عنوان یک طبقه اعتقاد دارد. و حتی به موجودیت کارگر به عنوان یک طبقه باور ندارد، زیرا با صراحت می‌گوید که «شهرها تهی از کارخانه و کارگر است» پس وقتی کارگر به عنوان یک طبقه وجود نداشته باشد حتمی است که بورژوازی هم به عنوان یک طبقه موجودیت خود را از دست می‌دهد، این انحراف بزرگ و بس خطرناک است.

حال این سوال پیش می‌آید که یک تعداد از فئودالان به عنوان تجار - فئودال در جامعه افغانستان وجود دارد یا خیر؟ هر فرد فکوری که یک اندازه از وضعیت جامعه افغانستان آگاهی داشته باشد جواب مثبت می‌دهد. زیرا اسلام که در خدمت منافع بورژوا کمپرادور - فئودال قرار دارد سه نوع مالکیت را به رسمیت می‌شناسد. ۱ - اراضی دولتی (مالکیت دولتی)، ۲ - اراضی وقفی و ۳ - اراضی شخصی.

هر عصر دارای ویژگی‌های خاص خود است. یکی از ویژگی‌های خاص فئودالی مالکیت سه گانه فوق‌الذکر می‌باشد. ویژگی‌های دیگر فئودالی گرفتن بهره مالکانه از اراضی است. گرفتن بهره مالکانه به اشکال کار اجباری (بیگاری)، جنسی و نقدی است. یکی دیگر از ویژگی فئودالیزم اراضی شرطی (اقطاع) است. در مورد اراضی شرطی (اقطاع) بعداً صحبت خواهیم نمود.

اسلام و به خصوص فقه حنیفی، علاوه بر بهره مالکانه مالیات‌های دولتی دیگری را نیز بر مردم تحمیل نموده که عبارتند از: ۱ - زکات، ۲ - مالیات ارضی یا خراج، ۳ - عشر، ۴ - جزیه که فقط از اهل ذمه گرفته می‌شود، و ۵ - خمس.

امروز حالت بیگاری در افغانستان ندرتاً وجود دارد، اما دو حالت دیگر بهره کشی فئودال از دهقان یعنی بهره جنسی و بهره نقدی به حالت خود باقی است. امروز تعدادی از فئودالان در افغانستان به صفت بورژوازی تجاری در دهات عمل می‌کنند، آن‌ها زمین خود را به دهقانان به اجاره می‌دهند - ناگفته نباید گذاشت که اجاره بها نیز به دو شکل گرفته می‌شود، یکی جنسی و دیگری نقدی - فئودالی که زمین را در بدل پول به دهقان به اجاره می‌دهد دست کمی از مالکین فئودال ندارد. اما این سرمایه تجاری در روستاهای افغانستان که از نوع انباشت اولیه است به طرز خاصی در روستاهای افغانستان با سلطه اشراف فئودال در هم آمیخته و شیوه قرون وسطایی استثمارگری را پیش گرفته است.

هر گاه جناب چکاوک از بقایای فیودالیزم و موجودیت دهقانان چشم پوشی نمی‌کرد و سفسطه هایش را این گونه بیان می‌کرد که تاجر روستائی همان اشراف زاده مالک نیست، بناءً بقایای فئودالیزم و در نتیجه، مبارزات دهقانان علیه فئودالیزم از اهمیت جدی برخوردار نیست و مسأله عمده در افغانستان انقلاب ارضی نیست، لذا انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان شدنی نیست، تا حدودی می‌توانست اغتشاش فکری در ذهنیت افراد جوانی که به مسایل سیاسی آشنائی ندارند، ایجاد کند. اما انکار صریح او از موجودیت طبقات فئودال و دهقان و حتی بورژوازی و کارگر نمی‌تواند مورد قبول یک فرد عامی واقع شود.

جناب چکاوک یا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند درک نماید که خصوصیت ویژه اقتصاد افغانستان نه در نفوذ ابتدائی سرمایه تجاری در درون روستاها، بل که عجین شدن سلطه بقایای فئودال با سرمایه تجاری در روستاهای افغانستان، همراه با حفظ شیوه‌های قرون وسطایی استثمار و ستم دهقانی است، و بیان گر شیوه نیمه فئودالی در افغانستان است.

اشتباه جناب چکاوک در این است که او این ویژگی، این درهم آمیختگی سلطه بقایای فئودالی با موجودیت ابتدائی سرمایه تجاری - در روستاهای کشور که همراه با حفظ شیوه قرون وسطائی استثمارگری و اعمال ستم بر دهقانان است، نفهمیده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که بقایای فئودالیزم در افغانستان عامل عمده ستم در حال حاضر است. تمامی دستگاه اداری مستبد و درنده خوی طالبانی چه به شکل نظامی و غیر نظامی روبنای این وضع ویژه افغانستان را تشکیل می‌دهد، و امپریالیزم مجموعه این ماشین فئودال - بوروکراتیک را حمایت می‌کند.

اگر در افغانستان در آمد دهقانان توسط مالکین و اشراف فئودال غارت می‌شود، اگر ملاکین - چه مسلح و چه غیر مسلح - نه فقط قدرت اقتصادی، بل که قدرت اداری و قضائی را در دست دارند، اگر زنان افغانستان در محدودیت شدید و انزوای خانگی قرار گرفتند و خرید و فروش شان مانند قرون وسطا، هنوز در افغانستان معمول و رایج است، پس نمی‌توان از موجودیت فئودالیزم در افغانستان انکار نمود و حکم نکرد که نیمه فئودالیزم شکل عمده ستم در افغانستان است.

دقیقاً به این دلیل که بقایای فئودالیزم با تمامی روبنای میلیتاریستی - بوروکراتیک طالبانی، شکل عمده ستم طبقاتی در افغانستان است. و اشغال‌گران امپریالیست با تمام توان و توش از آن حمایت به عمل می‌آورند. روی همین دلیل است که انقلاب افغانستان باید از مرحله انقلاب دموکراتیک نوین عبور نماید. ولی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان نه فقط علیه فئودالیزم، بل که علیه بورژوازی کمپرادور و امپریالیزم نیز هم زمان جهت‌گیری دارد. به این دلیل که امپریالیزم با تمام قدرت مالی و نظامی خود، الهام دهنده و پرورش دهنده این دستگاه میلیتاریست - بوروکراتیک بوده و تلاش برای ابقای بقایای فئودالی همراه با تمامی روبنای نظامی‌گیری - اداری می‌کند. نابود کردن بقایای فئودالیزم بدون نابودی ستم امپریالیستی غیر ممکن است. یا به عبارت دیگر سرکوب بقایای فئودالیزم بدون آن که با مبارزه قاطعانه علیه امپریالیزم همراه باشد، نمی‌توان به انجام رساند. دقیقاً به همین دلیل است که می‌گوئیم انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین. زیرا این انقلاب تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش نه تنها بقایا و ستم فئودالی را سرنگون می‌کند، بل که ستم امپریالیستی و بورژوازی کمپرادوری را نیز از میان بر می‌دارد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر اساس دید مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بر این باور است که به دهقانان نباید زمین داد، بل که در میان دهقانان ایده تصرف اراضی مالکین را ترویج نمود و دهقانان را از لحاظ سیاسی تا آن مرحله ارتقاء داد که دهقانان در جریان انقلاب، حاضر به تصرف اراضی مالکین گردند. آن‌ها ارگان‌های خود را برای تصرف اراضی ایجاد نمایند و دادگاه‌های خود شان و دستگاه جزائی و تشکیلاتی دفاعی خود شان را بر پا نمایند.

«برای فراهم ساختن شرایط مناسب شدیداً فعالیت کنید. هر گاه و هر جا شرایط آماده نیست، رفرم ارضی را بزور جلو نبرید.» (مائو تسه

دون - مجموع آثار (پیام‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها) - جلد دوم - قطعنامه مصوبه جلسه وسیع‌بوروئی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین - ۱۸ فوریه ۱۹۵۱)

«... این جا دو اصل موجود است: یکی نیازمندی حقیقی توده‌ها، و نه آن نیازی که ما در عالم تخیل مان بر آن‌ها متصوریم، و دیگری

تمایلات توده‌ها. توده‌ها باید خود قادر به تصمیم گرفتن باشند، نه این که ما برای شان تصمیم بگیریم.» (مائو تسه دون - جبهه واحد در امور فرهنگی)

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها تلاش می‌ورزند تا توده‌ها را آماده سازند که خود شان در قبال سرنوشت شان تصمیم بگیرند. هر گاه توده‌ها آماده برای ضبط اراضی ملاکین نباشند هیچ رفرمی نمی‌تواند آن‌ها را از قید ستم فئودالی برهاند. رفرم ارضی دار و دسته "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" صحنه بر گفته ما می‌گذارد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدون آماده سازی افکار عمومی رفرم ارضی را جلو گذاشت. اما دهقانان این رفرم را غیر دینی و حرام تلقی نمودند و واپس به صاحب زمین مسترد کردند.

این احمقانه خواهد بود که فکر شود، بدون آمادگی سیاسی دهقانان برای تصرف زمین مالکین، فقط با رفرم آن هم بدون تمایل توده‌ها، می‌توان بقایای فئودالیزم را نابود ساخت، و یا فکر کنیم که فقط با قدرت نظامی می‌توان فئودالیزم را برانداخت. بدون دادن آگاهی سیاسی

به توده‌ها و بدون ضبط اراضی مالکین در جریان انقلاب دموکراتیک نوین و بدون حمایت بی‌دریغ توده‌های زحمت‌کش نیروی نظامی دشمن را نمی‌توان نابود کرد.

کسانی که مالیات مترقی داود خان و یا اصلاحات ارضی نا موفق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را چنین ارزیابی می‌کنند که این اصلاحات بقایای فئودالیزم را در افغانستان نابود کرده و یا این که می‌گویند که «دو اشغال پی در پی و جنگ های خانمان سوز بیش از چهار دهه طبقه فئودال و دهقان را به سرحد نابودی کشانده» است، در توهم به سر برده و برداشت شان از وضعیت طبقاتی ذهنی گرایانه و یک برداشت ابلهانه و ضد انقلابی است. این گونه اصلاحاتی که در افغانستان اتفاق افتاد اصلاً نه توانست و نه می‌توانست که کوچکترین تغییری در وضعیت زندگی دهقانان ایجاد نماید.

جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم که توسط احزاب جهادی با حمایت امپریالیسم امریکا و متحدینش غصب گردید، نه تنها که در جهت تضعیف بقایای فئودالیزم گام بر نداشت، بل که بیشتر به تقویت آن پرداخت. به همان قسم "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" هم جهت تأمین منافع سوسیال امپریالیسم گام به گام از فرمان های صادره خود به نفع فئودالیزم عقب نشینی نمود، نه تنها برای فئودال ها امتیاز قایل شد - "برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گویای این حقیقت است. در این زمینه بعداً مفصلاً صحبت خواهیم نمود - بل که به خاطر حفظ موقعیت رژیم پوشالی و منافع سوسیال امپریالیسم "شوراهای علما" را در تمام ولایات تقویت نمود. به فئودالان اجازه داد تا "کندک‌های قومی" بسازند. فئودالانی که در داخل افغانستان باقی مانده بودند، صدها نفر مرد مسلح در اطراف خود جمع نموده و به تقویت پایگاه طبقاتی خود پرداختند، و معاش افراد مسلح از طرف دولت پرداخت می‌گردید. این از یک طرف، و از طرف دیگر، تمامی احزاب ارتجاعی جهادی - اعم از هفت گانه و هشت گانه - نمایندگان فکری بقایای فئودالیزم بوده و در پیوند تنگاتنگ امپریالیسم قرار داشتند. روبنای قرون وسطایی افغانستان در طول تاریخ این کشور بیان‌گر زیر بنای اقتصادی بقایای فئودالی این کشور است. همین زیر بنای اقتصادی بقایای فئودالی است که روز به روز محدودیت بیشتری بر زنان و رسانه هاتحمیل می‌نماید و آزادی بیان و عقیده را کاملاً از مردم سلب نموده و زنان را در معرض خرید و فروش قرار می‌دهد.

محو این ستم بدون انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریا غیر ممکن است، زیرا انقلاب ارضی در واقع بنیاد محتوای انقلاب دموکراتیک نوین است. آن چه که چکاوک ادعا می‌کند، این است که "اصلاحات ارضی" در افغانستان به اتمام رسیده و بقایای فئودالیزم نابود شده است. اگر بقایای فئودالیزم در افغانستان نابود گردیده، پس افغانستان باید یکی از جمله کشورهای سرمایه داری "متمدن" به حساب آید، اگر چنین است پس چرا جناب چکاوک منکر طبقه بورژوازی و طبقه کارگر در افغانستان است؟ چرا می‌گویند که «شهرها تهی از کارخانه و کارگر است»؟

ما نمی‌دانیم کشوری که در آن نه فئودال و دهقان و نه طبقه بورژوازی و کارگر وجود دارد، و بورژوازی ملی هم چهار دهه است که از بین رفته است، آن جامعه چگونه جامعه‌ای است و وضعیت طبقاتی آن چگونه است و مناسبات تولیدی آن بر چه اساسی استوار است. ما در طول تاریخ مبارزاتی طبقاتی چنین جامعه‌ای سراغ نداریم و جناب چکاوک هم این جامعه تخیلی خودش را توضیح نمی‌دهد.

ادعای این که در افغانستان نه فئودال و دهقان وجود دارد و نه بورژوازی و کارگر، یک ادعای احمقانه است که نه تنها توده‌ها را فریب می‌دهد، بل که خود را نیز فریب می‌دهد. هر گاه بخواهیم بی‌پرده صحبت کنیم، این شیوه استدلال شیادانه معمولی است که توسط جناب چکاوک ارائه می‌گردد.

بنا به عقیده جناب چکاوک دستگاه میلیتاریستی - بوروکراتیک طالبانی نماینده بقایای فئودالیزم نیست! اگر نظر جناب چکاوک صحیح باشد، پس این همه اعمال ستم به شیوه قرون وسطایی برای چیست؟ در این جا دو نظریه وجود دارد:

الف: نظریه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان: حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وجود بقایای فئودالیزم را به عنوان شکل عمده ستم طبقاتی می‌داند، و ارتباط بقایای فئودالیزم با امپریالیسم، خصلت انقلاب دموکراتیک نوین که لبه تیز مبارزه اش علیه بقایای فئودالیزم، امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است، در نظر می‌گیرد. و این مطلب را در اساس نامه خود به عنوان خط و مشی انقلاب دموکراتیک نوین پذیرفته است. و انقلاب ارضی را بنیاد و محتوای انقلاب دموکراتیک نوین می‌داند.

ب: نظریه جناب چکاوک –

جناب چکاوک اهمیت قاطع ستم فئودالی – میلیتاریستی را منکر است. او اهمیت قاطع و خصلت ضد فئودالی و ضد امپریالیستی و ضد بورژوا کمپرادور انقلاب دموکراتیک نوین را کاملاً انکار می‌کند و به اهمیت قاطع این انقلاب هر گز پی نبرده است. او به این علت نمی‌تواند که این اهمیت قاطع را درک کند که از درک وضعیت طبقاتی در افغانستان عاجز است. این انحراف و موضع ضد انقلابی، بار اول نیست که از طرف جناب چکاوک مطرح می‌شود، بل که این نظر از طرف منشویک‌ها هم در انقلاب روسیه مطرح گردید و تروتسکی نیز از سال ۱۹۰۵ تا انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر به آن چسپیده بود.

تفاوت بارز میان جناب چکاوک و منشویک‌ها و تروتسکی در این است که جناب چکاوک به طور مطلق بقایای فئودالیزم را در افغانستان انکار می‌کند، اما تروتسکی، در روسیه امپریالیستی آن زمان این نقش را به طور مطلق منکر نمی‌شدند و استدلال می‌نمودند وارد شدن طبقه کارگر در صحنه مبارزاتی نقش دهقانان را کاهش داده و انقلاب ارضی بعد از سال ۱۹۰۵ اهمیت خود را از دست داده است و انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه هم محتوای خود را از دست داده است. در این جا ضرور است که یک بار دیگر نظریه استالین را در این مورد یاد آور شوم. استالین نظریه تروتسکی را این گونه بررسی نموده است:

«این انحراف، انحرافی جدید از جانب تروتسکی نیست، بل که بارزترین مشخصه مشی کلی وی در سراسر دوران مبارزه وی علیه بلشویزم است.»

سهل انگاری در برخورد به نقش دهقانان در انقلاب بورژوا دموکراتیک، انحرافی است که تروتسکی از سال ۱۹۰۵ تا کنون دنبال نموده است. انحرافی که به خصوص قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ کاملاً بارز بود و تا به امروز بدان گرفتار است. اجازه دهید به چند فاکت در رابطه با مبارزه تروتسکی علیه لنینیسم اشاره کنم، موضوعاتی که در آغاز انقلاب فوریه ۱۹۱۷ هنگامی که ما در حال پیش روی به طرف پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه بودیم مطرح گردید.

تروتسکی در آن زمان چنین اظهار کرد که چون تمایز طبقاتی بین دهقانان افزایش یافته، چون امپریالیسم در آن زمان غلبه داشته و پرولتاریا خود در بطن جامعه بورژوازی به عرصه رقابت در برابر بورژوازی وارد شده، نقش دهقانان کاهش می‌یابد و انقلاب ارضی اهمیتی را که در سال ۱۹۰۵ داشت، از دست می‌دهد.

لنین در جواب آن چه گفت؟ بگذارید نقل قولی از مقاله لنین در سال ۱۹۱۵، که در مورد نقش دهقانان در انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه نوشته بیاورم:

«این تئوری بدیع تروتسکی (اشاره به "انقلاب دایمی" است – ژ – استالین) از بلشویک‌ها و دعوت آنان از پرولتاریا به مبارزه قاطعانه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی، و از منشویک‌ها "انکار نقش دهقانان" را به عاریت گرفته است. وی می‌گوید دهقانان به اقبال اجتماعی گوناگون تقسیم و تفکیک شده اند؛ نقش بالقوه انقلابی دهقانان مرتباً کاهش یافته؛ انقلاب "ملی" در روسیه غیر ممکن است؛ «ما در عصر امپریالیسم زندگی می‌کنیم»، «امپریالیسم نه ملت بورژوازی را علیه نظام کهن، بل که پرولتاریا را علیه ملت بورژوازی به عرصه مبارزه می‌کشاند.»

در این جا ما مثال جالب توجهی از "بازی با کلمات" داریم؛ امپریالیسم! اگر پرولتاریا در روسیه هم اکنون به مبارزه علیه "ملت بورژوایی" برخاسته پس بدین معناست که روسیه مستقیماً در برابر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد! پس شعار «مصادره اراضی مالکین» که تروتسکی بعد از کنفرانس ژانویه ۱۹۱۲ مجدداً آن را در ۱۹۱۵ طرح کرد نادرست است، و ما باید نه فقط از دولت "انقلابی کارگری" بل که از دولت "سوسیالیست کارگری" صحبت کنیم!!

این که بلاهت و گیچی تروتسکی تا چه حد عمیق است از گفته وی که می‌گوید پرولتاریا، باید قاطعانه، همراه با توده‌های وسیع غیر پرولتاری (!) امر انقلاب را به پیش برد به خوبی قابل رویت است (شماره ۲۷)!!

تروتسکی حتی یک لحظه نمی‌اندیشد که اگر پرولتاریا همراه با توده‌های غیر پرولتر روستاها برای مصادره اراضی ملاکین و سرنگونی رژیم سلطنتی به پیش می‌رود، این خود تکمیل "انقلاب بورژوازی" خواهد بود، این دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد بود!

تمام دهه بزرگ ۱۹۱۵ - ۱۹۰۵ نشان داد که دو خط و مشی و فقط دو خط و مشی طبقاتی در مورد انقلاب روسیه وجود دارد.... تروتسکی در واقع به سیاست مداران لیبرال کارگری روسیه که «انکار نقش دهقانان را به معنای امتناع از برانگیختن آنان به انقلاب می‌فهمد، کمک می‌کند و هم اکنون این هسته اصلی موضوع است.»

این خصوصیت بارز طرح تروتسکی است - واقعیت این است که وی بورژوازی و پرولتاریا را می‌بیند، ولی متوجه دهقانان نیست و نقش آنان در انقلاب بورژوا - دموکراتیک را درک نمی‌کند - و دقیقاً همین خصوصیت است که اساس انحراف اصلی "اپوزیسیون" در مورد انقلاب چین را تشکیل می‌دهد. این درست چیزی است که "نیمه منشویک" بودن تروتسکی و "اپوزیسیون" را در برخورد به مسئله خصلت انقلاب چین تشکیل می‌دهد. سایر انحرافات جناح مخالف و تمامی سر درگمی در تزه‌های آنان در مبارزه انقلاب چین از این انحراف اصلی نشأت می‌گیرد.» (استالین - در باره انقلاب چین - ترجمه علی برقی - صفحات ۶۷ - ۶۸ - ۶۹)

اگر بخواهیم که استدلال جناب چکاوک را در مورد فئودال و دهقان با تروتسکی مقایسه کنیم، اصلاً قابل مقایسه نیست، زیرا تروتسکی حد اقل از پرولتاریا برای گرفتن قاطع قدرت سیاسی - یعنی انقلاب قهری - دعوت به عمل می‌آورد و از نقش دهقانان در انقلاب چشم پوشی می‌نمود. اما جناب چکاوک هر گز چنین نمی‌کند، او نه تنها در سندش از پرولتاریا برای گرفتن قاطع قدرت سیاسی دعوت به عمل نمی‌آورد، بل که علیه چنین دعوتی مبارزه می‌کند. تروتسکی موجودیت طبقه بورژوازی و پرولتاریا را در روسیه منکر نیست. اما جناب چکاوک موجودیت طبقه بورژوازی و پرولتاریا را در افغانستان انکار می‌کند و صریحاً می‌گوید که «شهرها تهی از کارخانه و کارگر است.»

وقتی تروتسکی در روسیه امپریالیستی نقش دهقانان را در انقلاب انکار می‌نماید لنین می‌گوید که «تروتسکی در واقع به سیاست مداران لیبرال کارگری روسیه که انکار نقش دهقانان را به معنای امتناع از برانگیختن آنان به انقلاب می‌فهمد، کمک می‌کند و هم اکنون این هسته اصلی موضوع است.»

زمانی که جناب چکاوک در جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان نه تنها که دهقانان را به عنوان یک طبقه قبول ندارد و نقش دهقانان را در انقلاب انکار می‌کند، بل که از موجودیت طبقه بورژوازی و پرولتاریا در افغانستان انکار می‌کند چه می‌توان گفت، جز چاکری به درگاه بورژوازی امپریالیستی.

آیا جناب چکاوک علت طرد پلخائف را از جنبش انقلابی روسیه می‌داند؟ آیا جناب چکاوک پلخائف را دقیق می‌شناسد؟ اگر نمی‌شناسد اور را مختصر معرفی می‌کنم. پلخائف از جمله نخستین مارکسیست‌های روسیه بود که آثار برجسته‌ای در مورد هنر، ادبیات و فلسفه از خود به جا مانده و لنین به نسل جوان توصیه می‌نماید که بدون مطالعه کلیه آثار فلسفی پلخائف نمی‌توان به یک کمونیست واقعی و آگاه

تبدیل شوید. لنین این مطلب را در سال ۱۹۱۲ یعنی زمانی که پلخانیف با منشویک ها هم کار بود و نقش دهقانان را در انقلاب منکر بود نوشته است.

یکی از علت اساسی طرد شدن پلخانیف، ناتوانی اش در فهم گوهر عصر امپریالیسم و کاربرد خلاق مارکسیسم در شرایط روسیه بود. علت دیگرش اقامت طولانی مدت او در خارج از کشور بود. این اقامت طولانی مدت نه تنها باعث جدایی او از جنبش انقلابی روسیه گردید، بل که فساد رهبران بین الملل دوم نیز به او اثر ناگوار گذاشت. همه این عوامل باعث ناستواری پلخانیف و منبع اشتباهات و انحرافات وی از مارکسیسم گردید. پلخانیف تا انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه بود و از جمله طرفداران انقلاب ارضی در روسیه بود. او بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ از روسیه بیرون شد. اقامت طولانی مدت او در خارج از روسیه چند دهه را در بر نگرفت، بل که ده الی دوازده سال را در بر گرفت. در همین مدت اقامت در خارج او نتوانست که جامعه روسیه از لحاظ ماتریالیسم دیالکتیک به تحلیل بگیرد و غرق در انحراف گردید. اما جناب چکاوک که هیچ سابقه مبارزاتی در افغانستان ندارد. و در حدود پنج دهه است که کشور را ترک نموده است، و به خصوص که او تحت تأثیر رویزیونیسم "سنتزهای نوین" آواکیان قرار گرفته، چگونه به خود حق می دهد که در باره انقلاب افغانستان نسخه پیچی نماید. کسانی که مدت های طولانی مدت از افغانستان بریده و به عنوان شهروند یک کشور خارجی زندگی می کنند، و به خصوص که به رویزیونیسم "سنتزهای نوین" آواکیان چسبیده باشد، بخواهی نخواهی گلوله های شکر آلود بورژوازی امپریالیستی به هدف اصابت می کند و فاسد شان می سازد. بدین گونه از جنبش انقلابی افغانستان طرد می گردند.

جناب چکاوک یاوه سرایی خود را این گونه ادامه می دهد: «حفیظ الله/امین به منظور کاهش حساسیت ها در نوامبر ۱۹۷۹ فرمانی صادر نمود که در آن مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد. در ضمیمه فرمان شماره ۸ ببرک کارمل تذکر داده شده بود که تطبیق اصلاحات ارضی باید بر اساس ارزش های مذهبی باشد.»

قبل از این که در این باره صحبت نمایم، ابتدا به صورت کاملاً مختصر حفیظ الله امین را به معرفی می گیرم:

حفیظ الله امین کی بود؟

حفیظ الله امین یکی از جمله با اعتمادترین نفر به نورمحمد تره کی بود. چنانچه تره کی با صراحت می گفت که: «من و امین مانند انگشت و ناخن هستیم، هیچ کس نمی تواند ما را از هم جدا کند.»

حفیظ الله امین معلم مکتب ابن سینا و یکی از رهبران برجسته "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و یکی از "شاگردان با وفای" نورمحمد تره کی بود. بعد از کودتای "هفت ثور" تره کی به او لقب "ستاره سرخ انقلاب" را داد. بعد از کودتای هفت ثور زمانی که اختلاف بین جناح "خلق" و "پرچم" بر سر چوکی های دولتی بالا گرفت، حفیظ الله امین از جمله بهترین افراد تره کی برای تصفیه پرچمی ها از ادارات دولتی بود. در این تصفیه صفوف، روس ها بسیاری از اعضای بلند پایه پرچم به شمول ببرک کارمل را به عنوان نیروهای ذخیره از کشور بنام های سفیر بیرون نمودند.

زمانی که قیام ها و شورش ها در بسیاری از ولایات افغانستان به خصوص هرات و کابل اوج گرفت، روس ها به فکر تغییر مهره در دستگاه دولتی شدند. زمانی که تره کی پس از شرکت در کنفرانس کشورهای "غیر متعهد" در کیوبا در راه بازگشت به افغانستان در مسکو توقف نمود. روس ها فرصت را غنیمت شمرده و برژنف از تره کی استقبال گرمی نمود، و بدین ترتیب بین نورمحمد تره کی و ببرک کارمل ملاقاتی را ترتیب داد. در این ملاقات به تره کی گوشزد نمود که عناصر نظامی را در کابینه تقویت نماید و خودش را از شر امین نجات داده و جای آن کارمل را جایگزین کند، تره کی که شخص بی اراده و گوش به فرمان بود حاضر شد که «ناخن را از انگشت جدا» و "ستاره سرخ انقلاب" را از جلو راه بردارد و حریفش ببرک کارمل را جای او منصوب کند.

حفیظ الله امین که شخص جاه طلب بود و چنین روزهای را پیش بینی نموده بود داود ترون یک تن از افراد با وفایش را به عنوان یاور تره کی گمارده بود. ترون بعد از ملاقات تره کی با کارمل، امین را از این موضوع با خبر می سازد. امین با استفاده از قدرتی که در دستگاه اداری دولت داشت، فوراً به تصفیه افراد مهم و نزدیک تره کی از قدرت دولتی می پردازد. او در اولین اقدام، اسلم وطنجار، شیر جان مزدوریار، سید محمد گلاب زوی و اسدالله سروری را از وظیفه سبک دوش می کند. امین با این کار در حقیقت تره کی را خلع سلاح می نماید. زیرا این چهار نفر چهار پایه نظامی تره کی در درون دستگاه حاکمه بودند. این مطلب را از قول دستگیر پنجشیری یک تن از کادرهای بلندپایه کمیته مرکزی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پی می گیریم:

« پس از کنفرانس جنبش عدم انسلاک در کیوبا، زمینه آشتی نورمحمد تره کی با ببرک کارمل و وحدت مجدد هر دو فرکسیون خلق و پرچم با برابری حقوق و رهبری تره کی درمسکو مساعد شده بود ... مذاکرات پشت پرده و غیر رسمی رهبران خلق و پرچم نهان از نظر دکتر شاه ولی وزیر امور خارجه، درمسکو سازماندهی شده بود ولی حفیظ الله امین به وسیله سید داود ترون و یاور نظامی نورمحمد تره کی ازین تماس های پشت پرده آگاهی یافته بود از آن پس بحران اعتماد میان استاد و شاگرد به شکل بحران سیاسی انکشاف کرد. نورمحمد تره کی پیش از این که حفیظ الله امین و این سنگ بزرگ را آبرومندانه و با نام نیک از جلو خود بردارد و دور کند، حفیظ الله امین پیش دستی کرد. وطنجار، مزدوریار، گلاب زوی و اسدالله سروری، این چهار یار و چهار پایه نظامی نورمحمد تره کی را خود رأساً سبکدوش ساخت و خبر برکناری آن را از رادیو افغانستان نشر کرد. در نتیجه این بازی های پشت پرده برای حفظ کسب قدرت سیاسی قهرمانان قیام ثور مخفی و غالباً به شوروی پناهنده شدند. نورمحمد تره کی عملاً بی نقش شد و حفیظ الله امین بر قوای مسلح و سازمان های حزبی سلطه بی چون و چرا یافت و از گزارش دهی اوضاع سیاسی - نظامی افغانستان نیز به بهانه نبود اعتماد متقابل گردن کشی کرد. سرانجام به وساطت سفیر کبیر و مقامات بلند پایه نظامی اتحاد شوروی و با تدابیر شدید امنیتی به نزد تره کی و به خانه خلق آمد و به هنگام بالاشدن به زینه های قصر از سوی یاوران نظامی نورمحمد تره کی علیه حفیظ الله امین به روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ (۲۴ سنبله ۱۳۵۸) فیر صورت گرفت. سید داود ترون یاور نظامی قبلی نورمحمد تره کی و گماشته امین کشته وزیرک بادی گارد امین زخمی شد. حفیظ الله امین بسیار ماهرانه و معجزه آسا خود را زنده کشید و سفیر شوروی نیز از محل واقعه فرار کرد بی درنگ خانواده، برادر و برادر زاده گان نورمحمد تره کی به خانه خلق (ارگ) انتقال یافت و عملاً محاصره و بازداشت شدند و پیوند رهبری حزبی و دولتی به این ترتیب با داخل و خارج کاملاً قطع شد و حفیظ الله امین جلسه دفتر سیاسی و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان را به روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۹ دعوت کرد. » (دستگیر پنجشیری دو روز خونین تاریخ)

امین موفق گردید که تره کی را بازداشت و بعداً در باغچه ارگ او را به همراه بالشت خفه نماید و قدرت سیاسی را کاملاً قبضه نماید. روس ها گرچه از این وضعیت ناراض بودند، اما با حيله و نیرنگ از حفیظ الله امین پشتیبانی خود را اعلان نمودند و بلادرنگ پاولوفسکی را همراه ۶۰ جنرال به افغانستان روان نمودند. امین از ایشان استقبال گرمی نمود. امین اصلاً فکر نمی کرد که این جنرالان به منظور سرنگونی رژیمش به داخل افغانستان آمده اند. بالاخره طرح و نقشه پاولوفسکی جامعه عمل پوشید در همان روزی که روسیه ارتش خود را از سمت شمال وارد افغانستان می نمود، امین را مسموم و در خانه اش به قتل رساندند، ببرک کارمل شاه شجاع دوم را بر مسند قدرت رساندند. حال بر می گردم به اصل مطلب طرح شده از جانب چکاوک. او می گوید که «حفیظ الله امین به منظور کاهش حساسیت ها در نوامبر ۱۹۷۹ فرمانی صادر نمود که در آن مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد. در ضمیمه فرمان شماره ۸ ببرک کارمل تذکر داده شده بود که تطبیق اصلاحات ارضی باید بر اساس ارزش های مذهبی باشد.»

همان طوری که قبلاً بیان نمودم جناب چکاوک اصلاً در مورد برنامه سیاسی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و فرمان های این حزب هیچ گونه معلوماتی ندارد. او در این بحث خود در حقیقت می خواهد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را برائت دهد و این حزب را طوری معرفی که ایده آلیست نبوده، بل که بر اصول ماتریالیزم دیالکتیک عمل نموده است!!

کسانی که همین اکنون به سن ۴۵ الی ۵۰ سال رسیده اند و نه تره کی، حفیظ الله امین و ببرک کارمل را دقیق می‌شناسد و نه از خط مشی ارتجاعی و رویزیونیستی شان آگاهند، این سوال به ذهن شان خطور می‌کند که تره کی حتماً با فرمان‌هایش محو طبقات را اعلان نموده بوده و به سمت یک جامعه بی طبقه در حرکت بوده است، و امین با کودتایش دوباره «مالکیت خصوصی را به رسمیت شناخته» است؟! و ببرک کارمل آن را تکمیل نموده و به ایده‌آلیزم پیوسته است. این بحث در حقیقت یک حیلۀ تاریخی و خیانت تاریخی است. این بحث، امین، کارمل و تره کی را در مقابل هم قرار می‌دهد، نه به منظور سه خائن، بل که به منظور جلوه دادن چهره تره کی به عنوان یک انقلابی و امین و کارمل را به عنوان خائن. در حالی که هر سه نفر شان سر و ته یک کرباس بودند، هر سه اجیر و دست‌نشانده سوسیال امپریالیزم روسیه بودند که در جهت تأمین منافع سوسیال امپریالیزم گام بر می‌داشتند. اصلاحات «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» با موافقت امین صورت می‌گرفت. ما با صراحت اعلان نمودیم که:

«انجام اصلاحات ارضی در چنین جوامعی مانند افغانستان، تحت حاکمیت ارتجاعی تضادهای طبقاتی را حل نمی‌کند. چنین نظام‌هایی به هر شکل و شمایلی که در آیند عمدتاً تأمین کننده منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم اند و فقط آرایش دهنده نظام کهنه و فرتوت می‌باشند. آن عصری که بورژوازی اروپا ضربات مهلکی بر پیکر فیودالیزم وارد آورد و راه رشد مستقل بورژوازی را هموار ساخت، دیگر سپری گردیده است. در عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری دیگر بورژوازی چنین خصلتی را ندارد، بل که از طریق سازش و استحاله نمودن فیودالیزم و ایجاد دولت مشترک بورژوازی - فیودالی اهدافش را بهتر می‌تواند پیاده کند و منابع طبیعی کشورهای وابسته را غارت و چپاول نماید. زیرا در عصر امپریالیزم، کمپرادوریزم در پیوند مناسبات فیودالی به امپریالیزم امکان بیشتر غارت و چپاول توده ها را می‌دهد.

در چنین شرایطی بورژوازی اصلاً خواهان داغان نمودن و درهم شکستن کامل فیودالیزم نیست به همین مناسبت جنبش‌های آزادیبخش بورژوازی که فیودالیزم را سرنگون کند در عصر امپریالیزم کاملاً منتفی است. چه رسد به رفرم و اصلاحات ارضی از جانب بورژوازی و طبقه حاکمه مرتجع. به همین علت است که مسئولیت رهبری جنبش‌های آزادی‌بخش ملی به پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگ آن محول گردیده است.» (لہیب - حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید - جلد اول - صفحه ۱۲۸ - ۱۲۹)

چند صفحه قبل هم نشان دادم که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نه تنها در خدمت خاندان سلطنتی قرار داشت، بل که در جهت تقویت رژیم‌های ارتجاعی شاهی و جمهوریت داود خان گام بر می‌داشت و این حزب پایه و اساس مبارزات خود را "دین مقدس اسلام" را قرار داده بود.

برای این که یاوه سرایی جناب چکاوک مشخص گردد یک بار دیگر، سری به مرامنامه، اساسنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دهه چهل خورشیدی الی کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی و برنامه عمل این حزب بعد از کودتای هفت ثور می‌زنیم:

«ماده هفتم و یازدهم قانون اساسی کشور که جریده خلق آنرا احترام می‌نماید، می‌گوید: "شاه غیر مسئول و واجب الاحترام است ... و از حقوق مردم حفاظت و حراست مینماید...." جریده خلق ...» در همان بدو امر تصمیم بر آن گرفت که از هیچ‌گونه نیروی خرابکار و اعلامیه‌های دستوری علنی و سری، از هیچ‌گونه تصامیم و فیصله‌های مرتجعانه ضد قانون اساسی، ضد حقوق کرامت بشری، ضد ملی، ضد مصالح عالیہ خلق های زحمتکش افغانستان و در نهایت ضد دین مقدس اسلام (که منع الهام مبارزه و جهاد علیه ظلم و استبداد، بی عدالتی و نابرابری می‌باشد) ترس و بیمی به خود راه ندهد و به حکم ماموریت تاریخی و ملی نقاب‌های سیاه جاسوسان، مرتجعان خائنان سابقه دار دشمنان به صلح، آزادی ملی، مشروطیت، دموکراسی و ترقی اجتماعی را دور افکند و آن‌ها را در برابر افکار عامه مردم افشا کند» جریده خلق در ادامه می‌نویسد که ما با کمال افتخار حاضریم: «ثابت کنیم که نه تنها مرام دموکراتیک خلق و نشرات جریده خلق ضد دین اسلام و قانون اساسی نمی‌باشد، بلکه بر عکس مطابق آن‌ها بوده و منحیت وظیفه ملی صدای نجات خلق های افغانستان را از تحت ظلم و ستم چنین طبقات و نمایندگان ارتجاع وسیعاً انعکاس داد» (جریده خلق - شماره پنجم - صفحه ۳ -

تأکیدات همه جا از من است)

در این نقل مرامنامه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نشان‌دهنده آنست که هر کس و هر نیروی که «ضدقانون اساسی» و یا «ضد دین مقدس اسلام» که اعلامیه سری و یا علنی بنویسد، از نظر این حزب، خراب‌کار و مرتجع است و علیه آن‌ها به مبارزه بر می‌خیزد. و به قول خودش این مبارزه را «به حکم ماموریت تاریخی و ملی» تا زمانی ادامه می‌دهد که «نقاب‌های سیاه جاسوسان، مرتجعان خائن سابقه دار دشمنان به صلح، آزادی ملی، مشروطیت، دموکراسی و ترقی اجتماعی را دور افگند و آن‌ها را در برابر افکار عامه مردم افشا کند.»

مگر این حزب در طول دوران سیاسی خود حامی "شورای علما" نبود و آن را تقویت نکرد؟ مگر اصلاحات ارضی تره‌کی شئونستی نبود؟ آیا فرمان شماره هفتم تره‌کی بر مبنای اصول دین طراحی نشده بود؟ اگر جواب مثبت است، پس چرا چکاوک می‌خواهد که امین و ببرک کارمل را جدا از تره‌کی و دار و دسته اش بررسی نماید و این طور وانمود کند که فقط آن‌ها «به منظور کاهش حساسیت‌ها در نوامبر ۱۹۷۹ فرمانی صادر نمود که در آن مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد.» یعنی تره‌کی و دار و دسته‌اش «مالکیت خصوصی را به رسمیت» نمی‌شناختند و برای الغای مالکیت خصوصی مبارزه می‌کردند(!)

حال "برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را ورق می‌زنیم تا موضوعش در برابر اسلام مشخص گردد:

«تحوالات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلام و دعوت تاریخی آن به عدالت، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات ندارد» (درس‌های

از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه ۶۰)

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان یک بار دیگر رسماً اعلام می‌دارد که در جمهوری دموکراتیک افغانستان تمام حقوق و آزادی‌های مسلمانان و روحانیون و علمای شریف، این وطن پرستان کشور تضمین، حفظ و حراست می‌گردد.» (درس‌های از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحات ۵۹ و ۶۰)

«تجربه کشورهای اسلامی چون جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر، سوریه، لیبیا، جمهوری دموکراتیک مردم یمن و بالاخره تجربه خود افغانستان به اثبات می‌رساند که تحولات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلامی و دعوت تاریخی به عدالت، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات نداشته، بل که بر عکس زمینه‌های لازم را برای تحقق عملی این احکام مطابق به آرزوهای تاریخی توده‌های زحمتکش مسلمان و استفاده درست از ارزش‌های دین مقدس اسلام فراهم می‌سازد.» (درس‌های از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه ۵۹)

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان یک بار دیگر رسماً اعلام می‌دارند که در جمهوری دموکراتیک افغانستان تمام حقوق و آزادی‌های مسلمانان و روحانیون و علمای شریف، این وطن پرستان کشور تضمین، حفظ و حراست می‌گردد.» (همان جا - صفحات ۵۹ - ۶۰)

«ما در عمل ثابت می‌کنیم که ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد ... آنانی که مخالف ترقی اجتماعی اند در عین زمان علیه ماهیت اجتماعی اسلام نیز هستند ... حزب بعد از این نیز به طور پی گیر و صادقانه از سیاست خود مبنی بر احترام به معتقدات و احساسات مذهبی مردم مسلمان پیروی خواهد کرد.» (همانجا صفحه ۶۰)

اسلام اساساً ایدئولوژی حاکمیت دوران برده‌داری است. فیودالان نیز بر حسب منافع خویش دو دسته به آن چسبیده و آن را برسمیت شناخته و "نعمت الهی" قلمداد نمودند. اسلام نه تنها در خدمت برده‌داران و فیودالان قرار داشته، بلکه بورژوازی و امپریالیست‌ها نیز از آن به نحو احسن بهره‌برداری نموده و آن را به خدمت خود قرار داده‌اند.

تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و در مجموع "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" چاکر بورژوازی کمپرادور - بوروکرات سوسیال امپریالیزم بودند، همان طور که امروز جناب چکاوک به چاکر بورژوازی انحصاری درآمده است. همان طور که در زمان مارکس و انگلس

بودند کسانی که دولت لوئی بناپارت را استثنائی می خواندند، مارکس و انگلس آن ها را به نام سوسیالیست های شاهی یاد می نمودند. هرگاه به مانیفیست کمونیست، اثر مارکس و انگلس مراجعه کنید، سوسیالیست های گوناگونی که در خدمت بورژوازی درآمده اند خواهید یافت. امروز این "سوسیالیست ها" و "کمونیست ها" با همان دیدگاه های تخیلی در افغانستان ظهور نموده اند. روی این موضوع بعداً به تفصیل صحبت خواهیم نمود.

کادرهای رهبری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از همان زمان بنیان گذاری این حزب - ۱۳۴۳ خورشیدی - موعظه آشتی دادن دین و سوسیالیزم برآمدند. چنان چه کشتمند، صدر اعظم زمان ببرک کارمل، موعظه می نمود که سوسیالیزم با خداپرستی و تدین تفاوتی ندارد: «... هرگز اندیشه ها و فعالیت های ترقی خواهانه را مبتنی بر آزادی، برابری اجتماعی و ترقی خواهی، مغایر با تدین و خدا پرستی، با احساسات و معتقدات مذهبی ندانسته ام ... من شخصا به گرایش های سوسیالیستی به مفهوم عدالت اجتماعی ... در شرایط افغانستان باور داشتم وجانبدار سیاست ها و شعار های چپروانه نبودم.»

در شرایط کنونی، امپریالیزم در کشورهای اسلامی این ایدئولوژی را در خدمت خود قرار داده و بخاطر حفظ منافع خود از آن حمایت بعمل می آورد. هرگاه به کشورهای اسلامی بشمول افغانستان و سوریه که بنیاد گرایان در آن حاکمیت دارند، نظری بیندازیم، به خوبی دیده می شود که اسلام کاملاً در خدمت امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی قرار دارد و به عنوان بهترین حربه جهت سرکوب نیروهای انقلابی و کمونیست از آن استفاده می نمایند.

خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با التقاط گرائی فلسفی - یعنی بصورت صاف و ساده ادغام کردن و آشتی دادن تضاد های طبقاتی، "ترکیب کردن دو در یک" به جای روش مارکسیستی "یک به دو تقسیم شدن" رقم خورده بود و رقم خورده است. این خط مشی صاف و ساده ادامه سیاست رویزیونیست های بین الملل دوم و به تعقیب آن رویزیونیزم خروشچفی است که بعد از مرگ رفیق استالین متبازلز گردیده است. در این زمینه لنین در کتاب دولت و انقلاب می نویسد:

«دیالکتیک با اکلکتیزم عوض می شود - این بسیار معمول است، گسترده ترین شیوه های است که در ادبیات رسمی سوسیال دموکرات های امروزی در رابطه با مارکسیزم با آن بر می خوریم. این معاوضه البته به هیچ صورت چیز تازه ای نیست. حتی در فلسفه یونان به نظر می رسد در جعلکاری مارکسیزم شکل اپورتونیستی، عوض کردن اکلکتیزم به جای دیالکتیک آسان ترین شکلی از فریب دادن توده های مردم، به شکل فریبده ای قناعت خاطر را فراهم می آورد، چنین وانمود می شود که تمام جوانب کلیه پروسه را در نظر می گیرد، تمایلات گوناگون انکشاف اوضاع را می بیند، تمام عوامل را که تاثیرات اقتصادی دارند، و غیره مسائل را، در حالی که در واقع هیچ گونه تفکر انقلابی درست از پروسه، انکشاف اوضاع اجتماعی را به بار نمی آورد.»

خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر شالوده جعلکاری بر مارکسیزم - لنینیزم - به شکل اپورتونیستی آن بنیان گذاری شده بود، تعویض انقلاب ارضی به اصلاحات ارضی و تعویض اعمال قهر انقلابی طبقه کارگر به مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانتاریزم و هم چنین تعویض دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سرمایه داری و دیکتاتوری دموکراتیک خلق در کشورهای تحت سلطه به "دموکراسی عموم خلق" یعنی "دموکراسی برای همه طبقات - نه برای یک طبقه خاص". اینست محتواء و مضمون اصلی خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، این خود یگانه راه خدمت به بورژوازی کمپرادور و ملاک کمپرادور می باشد. این حزب در طول مدت دوران مبارزاتی اش و حتی بعد از کسب قدرت سیاسی در خدمت این طبقات مرتجع و سوسیال امپریالیزم روس بوده است.

طرح و تایید اصلاحات نیم بند دولت های مرتجع که از طرف احزاب و جریان های به اصطلاح چپ که تحت تاثیر افکار عامه و عقاید انحرافی آگاهانه یا غیر آگاهانه طبقاتی صورت می گیرد، به منظور منحرف نمودن روشنفکران و توده های زحمتکش از انقلاب است. این

جریان‌های سیاسی با حيله و نیرنگ توده‌ها را به امید آب به سمت سراب می‌برند. رسالت عظیم کمونیست‌ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها)، مبارزه با این اندیشه‌های زهرآگین می‌باشد، زیرا مبارزه با افکار و عقاید رویزیونیستی و اپورتونیستی برای پیشبرد انقلاب اهمیت قاطع و حیاتی دارد.

فرمان شماره هشتم "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" یک فرمان شئونستی و مردانه بود. در این فرمان حق مالکیت بر زمین برای مردان تثبیت گردید، در توزیع زمین اصلاً زنان در نظر گرفته نشدند، رژیم فاشیستی برای پیشبرد اصلاحات نیم‌بند خویش فقط ۵ جریب زمین برای رئیس خانواده در نظر گرفت. این فرمان زنان را از لحاظ اقتصادی باز هم به مردان متکی نمود، در حالی که رژیم فاشیستی تره‌کی آگاه بود که اکثریت زنان روستایی به کشاورزی مصروف‌اند و در این زمینه هیچ مزدی دریافت نمی‌کنند.

در آزاد کردن زنان و بخصوص زنان روستایی و ضربه زدن به قیود پدرسالارانه و مردسالارانه، تقسیم سرانه زمین نقش اساسی بازی می‌کند. تجارب انقلابات معاصر نشان داده که هر جا این اقدامات صورت گرفته، جنبش‌های زنان پیشرفت کرده است. انقلاب چین نمونه بارز این امر است. در جایی که تقسیم زمین بر پایه خانوار مانع تقسیم سرانه زمین شد، ساختارهای قدیمی مردسالارانه دست‌نخورده باقی ماندند و زنان به آزادی نرسیدند. اصلاحات نیم‌بند "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" کاملاً زن‌ستیزانه بود و قیودات پدرسالارانه و مردسالارانه را پا بر جا نگهداشت.

رژیم‌های ارتجاعی همیشه کوشیده‌اند که برای استثمار بیشتر و آرام ساختن زنان، در محدوده قانون مدنی برابری ظاهری مرد و زن را درج قانون نمایند. برای این که زنان بتوانند خود را از قید اسارت نجات دهند، باید مبارزات خویش را بر بنیان برابری اقتصادی و اجتماعی پایه‌گذاری نموده و به پیش برند. لنین در این مورد می‌نویسد: «**نهضت کارگری زن نمی‌تواند خود را تنها با برابری ظاهری خوشنود سازد، این نهضت وظیفه اساسی خود را مبارزه برای برابری اقتصادی و اجتماعی زن قرار داده است.**»

رژیم فاشیستی تره‌کی اصلاً اعتقادی به برابری اقتصادی و اجتماعی زن با مرد نداشت، به همین لحاظ در اصلاحات نیم‌بند ارضی زنان را در نظر نداشت و نمی‌خواست که زنان از لحاظ اقتصادی روی پای خود بایستند. به همین لحاظ در اصلاحات ارضی‌شان به زنان سهمی قایل نشدند.

یکی دیگر از فرمان‌های عوام‌فریبانه رژیم تره‌کی، فرمان شماره هفت بود که طی آن برای زنان به اصطلاح آزادی عطا می‌نمود! "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" فرمان شماره هفتم را به منظور "تضمین حقوق برابر" زنان و مردان در "محدوده حقوق مدنی" صادر نمود. در این فرمان ذکر گردیده بود که «**هرگاه زن از خانه شوهر خارج شود و نخواهد دوباره برگردد، هیچ‌کس نمی‌تواند او را مجبور به برگشت به خانه شوهر سازد.**» بر اساس این فرمان «**مهریه زن سه صد افغانی**» تعیین شده بود.

زنانی که فریب این توطئه را خوردند و فکر می‌کردند که هرگاه از خانه شوهر "خارج" شوند، از ستم نجات یافته و به آزادی می‌رسند، همین که خانه شوهر را ترک نمودند، نظر به عنعنه مسلط فیودالی، دیگر نه به خانه شوهر جا داشتند و نه به خانه پدر و نه هم کدام پشتیبانی قانونی داشتند که از ایشان حمایت کند. لذا این وضعیت به نفع سازمان‌دهندگان فحشا تمام شد و اکثریت این زنان به سادگی بدام سازمان‌دهندگان فحشا افتاده و به روسپگری سوق داده شدند.

تا زمانی که علل اقتصادی و اجتماعی ستم بر زن در جامعه موجود باشد، چنین فرمان‌ها علاوه بر این که نمی‌توانند زنان را از ستم نجات دهند، بل که بیشتر آن‌ها را به گودال‌های عمیق فساد و تباهی می‌کشاند.

در کشورهای تحت سلطه، ماهیت دولت را نمی‌توان از روی شعارهایش شناخت، بل که باید دید که چه سیاستی در مورد قسمت سرمایه خصوصی اتخاذ می‌کند: سیاست استفاده، محدود کردن و از بین بردن، یا سیاست آزادی عمل، حمایت و تشویق. این محک مهمی است برای تعیین آن که این یا آن کشور به کدام جهت سوق می‌دهد: به سوی انقلاب و سوسیالیسم، یا ارتجاع و بورژوازی.

تعیین مهریه ۳۰۰ افغانی برای زنان توسط فرمان شماره هفتم نیز بر مبنای فتوای اسلامی صادر گردیده است. در ابتدای اسلام هم مهریه زن ۳۰۰ درهم تعیین گردیده بود. فرمان شماره هفتم تره کی نیز مهریه را «به منظور کاهش حساسیت‌ها» بر این شالوده پایه‌گذاری نمود.

جناب چکاوک در ادامه بحثش چنین می‌نویسد: «جمهوری اسلامی مجاهدین که ضد قانون تقسیم ارضی بود گفت: «ثروتمند بودن و فقیر بودن افراد را خداوند خواسته است»

در این مورد که احزاب ارتجاعی جهادی مخالف با تقسیم ارضی‌اند، هیچ جای شکی وجود ندارد، زیرا آن‌ها در حقیقت نمایندگان فکری فئودالیزم‌اند. اما جمله‌بندی جناب چکاوک نادرست است. برای جناب چکاوک توصیه می‌کنم که یا چیزی ننویسد و اگر می‌نویسد، حداقل چند مرتبه آن را مطالعه کند تا حداقل از لحاظ ادبی درست باشد. جناب چکاوک می‌گوید که «جمهوری اسلامی مجاهدین ... گفت». آیا جمهوری اسلامی از جمله حیوانات ناطق است و توانائی حرف زدن را دارد که چیزی بگوید؟ از بیان این مطلب مشخص می‌گردد که یا جناب چکاوک از سواد کافی برخوردار نیست و یا این که دقت کافی در ادبیات ندارد.

چکاوک بحثش چنین را این گونه ادامه می‌دهد:

«**طالبان در دوره اول، در فرمان شماره ۵۷ زمین‌های دولتی را برای دهقانان نادر، کارمندان متقاعد و کوچی‌ها توزیع کردند. فرمان ۵۷ طالبان در زمان حکومت اسلامی کرزی - احمد زی هم نافذ بود و از این طریق به نیروهای پیاده نظام طالبان بنام "کوچی" زمین و سرمایه توزیع میشد.**»

ما اصلاً سراغ نداریم که طالبان در دور اول حاکمیت‌شان «دست به اصلاحات ارضی زده» باشند و «برای دهقانان نادر» زمینی داده باشند. هر گاه طالبان دست به چنین کاری زده باشند، باید گفت که طالبان نسبت به احزاب ارتجاعی جهادی مترقی‌تراند و حتی می‌توان این نتیجه را گرفت که طالبان با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در یک صف قرار دارند. در حالی که از لحاظ اعتقادی هیچ تفاوتی میان طالبان و احزاب جهادی وجود ندارد. هر دو از لحاظ فکری نماینده فئودالیزم و سگ‌نگهبان منافع امپریالیسم‌اند. اما شئونیزم جنسیتی طالبان نسبت به احزاب جهادی غلیظ‌تر است.

جناب چکاوک نه تنها مدعی است که طالبان دست به اصلاحات ارضی دولتی زدند، بل که مدعی است که این حالت «در زمان کرزی و احمدزی هم نافذ بوده» است. به این می‌گویند دروغ‌شاخدار و عدم دانش، زیرا جناب چکاوک تا حال تفاوت میان اصلاحات ارضی و اقطاع را درک نکرده است. باز هم ضروری است که در اینجا یک بار دیگر معنا و مفهوم اقطاع را یادآوری نمایم تا جناب چکاوک شیر فهم شود: زمین‌هایی که از طرف دولت به خدمت‌گذارانش داده می‌شود، بنام اقطاع نامیده می‌شوند، نه اصلاحات ارضی.

اقطاع عبارت از قطعات زمینی است که دولت از اراضی دولتی جدا نموده و به خدمت‌گذاران خود اعطا می‌نماید. هر گاه هرات، فراه و نیمروز را در نظر بگیرید، سرتاسر مرز ایران پشتون‌ها توسط دولت‌های وقت جابه‌جا شده و قسمت عمده زمین‌های دولتی در اختیار پشتون‌ها قرار گرفته است. ما در افغانستان شاهد این ویژگی‌ها بوده و هستیم. حتی در داخل شهرها زمین‌های دولتی به خدمت‌گذاران

دولت اعطا گردیده است. این موضوع از زمان‌های عبدالرحمن خان تا کنون ادامه پیدا نموده و تا زمانی که رژیم‌های ارتجاعی قدرت را در قبضه داشته باشند، ادامه خواهد یافت. جناب چکاوک دانسته و یا ندانسته خواسته این مطلب را عمداً قلب ماهیت نماید.

در اسلام سه نوع مالکیت رسمیت یافته است:

۱- مالکیت دولتی

۲- مالکیت وقفی

۳- مالکیت شخصی

هر گاه به تاریخ افغانستان نظری بیندازیم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که دولت‌های ارتجاعی به خدمت‌گذاران واقعی خود زمین‌های دولتی را اعطا نموده و می‌نمایند. توزیع این گونه زمین‌ها را اقطاع می‌نامند. اقطاع فقط برای خدمت‌گذاران است، نه «دهقانان نادار». جناب چکاوک تا کنون فرق بین اقطاع و اصلاحات را ندانسته است.

همان‌طور که قبلاً بیان نمودیم، یکی از جنبه‌های شاخص مهم فئودالی در کشورهای آسیائی، تسلط دولت ارتجاعی بر مالکیت دولتی است و دولت از این طریق به استثمار دهقانان می‌پردازد.

«در شرایط اضمحلال نظام برده داری و یا کمون اولیه فئودالیزم به اشکال و انواع مختلف تحقق پذیرفته است. در رشد و تکامل فئودالیزم تفاوت‌های مشهودی منجمله در کشورهای اروپایی و آسیایی به چشم می‌خورد. اگر در اروپا مالکیت خصوصی فئودالی بر زمین و استثمار دهقانان غالباً به شکل بهره مالکانه تحقق می‌پذیرفته و در سراسر سده‌های میانه تفوق داشت، برعکس در کشورهای آسیایی و از آن جمله چین و هند در اوایل و حتی در قرون وسطی کلاسیک، مالکیت دولتی زمین عمومیت داشته و مالیات دولتی شکل عمده استثمار دهقانان شناخته می‌شد. این واقعیت موجب آن بود که در اروپا حاکمیت پراکنده‌گی سیاسی در دوره استقرار فئودالیزم وجود داشت و در عین زمان در شرق موجودیت سیستم اداری کم یا بیش متمرکز به شکل سلطنت مطلقه بود.» (تاریخ قرون وسطی - تأکیدات از من است)

«... همان‌طور که پیش‌تر گفتیم عده‌ای کثیری از زمین‌داران عرب در سرزمین ایران پدید آمدند. ارضی دولتی یا دیوانی، قسمت عظیمی از زمین‌ها را تشکیل می‌داد. روستائیان ساکن در این اراضی پشت اندر پشت، مزارعان و یا مستاجران آن زمین‌ها بودند. دولت بوسیله دست‌گاه مالی خویش مستقیماً از آنان بهره‌کشی می‌کرد. در عراق و خوزستان، و شاید برخی نواحی دیگر، اراضی دولتی از انواع اراضی وسیع‌تر بود.» (الیا پاولویچ پتروشفسکی - اسلام در ایران - صفحه ۴۴)

تفاوت میان فئودالیزم اروپائی و آسیایی در این است که در قاره اروپا فئودال مالک کوه‌ها، جنگلات و ... بوده است، اما در قاره آسیا برعکس، دولت متمرکز سلطنت مطلقه آن را به مالکیت دولتی در آورد که تا کنون در افغانستان ما شاهد آن هستیم. تمامی کوه‌ها، جنگلات، آب‌ها (چه سطحی و چه زیرزمینی)، معادن و ... املاک دولتی است. امروز دولت افغانستان زمین‌های وافی در اختیار خود دارد که از آن طریق به استثمار دهقانان پرداخته و می‌پردازد.

در حقیقت نه "مالیات مترقی" داود خان و نه "اصلاحات ارضی" حزب دموکراتیک خلق افغانستان "توانست کوچک‌ترین گره از مشکل دهقانان را باز نماید و نه خرید زمین ملاکین و توزیع آن به دهقانان می‌تواند کوچک‌ترین مشکل دهقانان را حل نماید. تجربه انقلابات جهان به خوبی نشان داده است که هر گاه یک سیاست و سبک کار به خواست و نیازمندی توده‌ها منطبق نباشد، نه تنها که ریشه پیوند را با توده‌ها مستحکم نمی‌کند، بل که این پیوند را می‌گسلد و توده‌ها را جدا می‌سازد.

"اصلاحات ارضی" تره کی بیان گر این حقیقت است. چرا اصلاحات ارضی تره کی مورد قبول توده‌ها واقع نشد؟ به دلیل آن که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تمایل به این اصلاحات داشت، اما توده‌ها از نظر ذهنی آماده به این تغییرات نبودند، بناءً "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" منفرد گردید و توده‌ها زمین‌ها را حرام دانسته و واپس مخفیانه به فئودالان تسلیم نمودند.

« بخاطر برقراری پیوند باتوده‌ها باید در جهت نیازمندی‌ها و آرزوهای آنها عمل کرد. هر کاریکه برای توده‌ها انجام می‌شود، باید از نیازمندی آنها سر چشمه بگیرد، نه از تمایلات یک فرد و لو اینکه این تمایلات خیرخواهانه باشد. اغلب اتفاق می‌افتد که توده‌ها بطور عینی به فلان تغییر نیازمندند، ولی از نظر ذهنی هنوز به این نیازمندی آگاهی نیافته‌اند و مایل و مصمم بدین تغییر نیستند. در چنین صورتی ما باید از خود صبر و شکیبایی نشان دهیم و تا زمانی که با کار توضیحی ما اکثریت توده‌ها باین نیازمندی آگاهی نیافته‌اند و مایل و مصمم به برآوردن آن نگشته‌اند، نباید دست به چنین تغییری بزنیم، زیرا در غیر این صورت خود را از توده‌ها منفرد خواهیم کرد.

هر کاری که شرکت توده‌ها را ایجاب کند، اگر بدون آگاهی و تمایل آنها انجام گیرد، به فورمالیته بدل می‌شود و به شکست می‌پیوندد.... این جا دو اصل موجود است: یکی نیازمندی حقیقی توده‌ها، و نه آن نیازی که ما در عالم تخیل مان بر آنها متصوریم، و دیگری تمایلات توده‌ها. توده‌ها باید خود قادر به تصمیم گرفتن باشند، نه اینکه ما برای شان تصمیم بگیریم.» (مائو تسه دون - جبهه واحد

در امور فرهنگی)

"اصلاحات ارضی" در افغانستان توسط "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" طبق نیازمندی توده‌ها صورت نگرفت، بل که حسب میل و منافع سوسیال امپریالیزم "شوروی" انجام شد. به همین علت، این عمل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به فورمالیته بدل گردید و شکست خورد. نیازمندی حقیقی توده‌ها چیزی نیست که ما در عالم تخیل تصور می‌کنیم، بل که توده‌ها باید آن قدر آگاهی پیدا کنند تا برای مرفوع نمودن نیازمندی‌های حقیقی خود، خودشان تصمیم بگیرند. یا به طور خلاصه، نباید به دهقانان زمین داد، بل که باید افکار عمومی را طوری آماده ساخت که دهقانان خود به مصادره زمین پردازند.

جناب چکاوک با فرا گرفتن بعضی معلومات تکه و پاره، لقب "پژوهشگر" را به خود می‌دهد، در حالی که او نمی‌داند که هر خواننده‌ای که اندکی به مسایل سیاسی آشنائی داشته باشد، با نیشخند زهراآگین به جناب "پژوهشگر" می‌نگرد. یک پژوهشگر هیچ‌گاه به دنبال معلومات تکه‌پاره نیست و نمی‌خواهد که چنین معلوماتی را به صورت تصادفی از دیگران اقتباس کند، بل که خودش زحمت تحقیق را به خود می‌دهد و در پراتیک اجتماعی شرکت می‌جوید. یا به عبارت بهتر، خودش شخصاً اسناد و مدارک را جمع‌آوری و دقیقاً مطالعه نموده و پیرامون آن به قضاوت می‌نشیند و به همین ترتیب، بنا به گفته مائوتسه‌دون، اوضاع چند قریه و شهر را بصورت مشخص ارزیابی می‌نماید و بعد حکم خود را صادر می‌کند.

مبارزه بر سر چیست؟

فئودالان که اقلیت کوچکی را در جامعه تشکیل می‌دهند، اکثریت زمین‌های مرغوب را دارا می‌باشند. اکثریت مطلق دهقانان بی‌زمین‌اند یا زمین ناچیزی دارند. این زمینه اصلی است که مبارزه دهقانی برای زمین در آن تکامل می‌یابد. این وضعیت زمینه‌ای از واپس ماندگی فنی و وضعیت بحرانی کشاورزی را به وجود آورده که باعث وضعیت بد اقتصادی توده‌های دهقانی و اشکال بی‌پایان استثمار دهقانان گردیده است.

امروز بیش از هفتاد و پنج فیصد نفوس افغانستان در دهات زندگی می‌کنند که اکثریت عظیم آنان را دهقانان تشکیل می‌دهند. دهقانان اساساً به فعالیت‌های تولیدی زراعتی و مال‌داری می‌پردازند و به صورت ضمنی کم و بیش به تولید صنایع دستی نیز مصروف‌اند. مجموع

زمین‌های زراعتی‌ای که دهقانان در تملک دارند، کمتر از نصف تمام زمین‌های زراعتی افغانستان است؛ یعنی بیشتر از نصف زمین‌های زراعتی کشور در اختیار اقلیت ناچیز فئودالان است. بخش عظیم دهقانان یا اصلاً زمین ندارند و یا خیلی کم دارند.

بدین اساس دهقانان در افغانستان به سه قشر یا گروه تقسیم می‌شوند:

۱- دهقانان مرفه:

این قشر از دهقانان روی زمین‌های شخصی خود کار می‌کنند و مقدار زمینی که در اختیار دارند از حد توان بهره‌برداری‌شان بیشتر است. آن‌ها در جریان تولید مورد استثمار قرار ندارند، در بعضی مواقع زمین‌های اضافی خود را به اجاره می‌دهند یا روی زمین‌های خود مزدور استخدام می‌کنند و به این طریق نیروی کار مزدی را مورد استثمار قرار می‌دهند. دهقانان مرفه بخش کوچکی از دهقانان را تشکیل می‌دهند.

۲- دهقانان میانه‌حال:

دهقانان میانه‌حال بخش قابل توجهی از دهقانان را تشکیل می‌دهند و نسبت به دهقانان مرفه بیشتر هستند. دهقانان میانه‌حال خود روی زمین‌هایشان کار می‌کنند و زمین‌ها و ابزار کارشان به اندازه کفایت خودشان می‌باشد. این قشر از دهقانان خیلی به ندرت روی زمینشان مزدور استخدام می‌کنند و گاهی زمین دیگران را به اجاره می‌گیرند.

۳- دهقانان فقیر:

این قشر از دهقانان اکثریت دهقانان کشور را تشکیل می‌دهند و به دو بخش دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین تقسیم می‌گردند. دهقانان کم‌زمین عموماً مالک قطعات کوچکی از زمین‌اند و فقط بخش کوچکی از نیازمندی‌شان از زمین خودشان تأمین می‌شود. آن‌ها به صورت عمده به خاطر تأمین معیشت زندگی روی زمین فئودالان کار می‌کنند.

دهقانان بی‌زمین اصلاً دارای زمین نیستند. آن‌ها مجبورند که برای تأمین معیشت زندگی دائماً روی زمین‌های فئودالان و در مواردی زمین‌های دهقانان مرفه و گاهی هم به صورت موقتی روی زمین‌های دهقانان میانه‌حال کار نمایند.

تعداد کمی از دهقانان بی‌زمین مقدار کمی ابزار کار دارند، ولی اکثریت‌شان کاملاً فاقد ابزار کار هستند. دهقانان بی‌زمین به صورت کلی مورد استثمار قرار می‌گیرند.

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - وضعیت دهقانان فقیر را اینگونه بیان نموده است:

«زندگی دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین بسیار فقیرانه است. آنان با تقلا و افتان و خیزان زندگی بخور و نمیر را از سر می‌گذرانند. سطح زندگی آنان پایین‌ترین سطح زندگی در دهات محسوب می‌گردد.»

موقعیت عینی دهقانان فقیر در تضاد شدید با فئودالان، انحصارگری‌های فئودالی و کل مناسبات نیمه‌فئودالی حاکم قرار دارد. مسئله ارضی در اصل مسئله دهقانان فقیر است. ضرورت حل عمیق و بنیادین مسئله ارضی به نفع آنان از موقعیت عینی طبقات‌شان ریشه می‌گیرد. این موقعیت عینی طبقات دهقانان فقیر، پایه و اساس مخالفت قاطع و پیگیر آنان علیه امارت اسلامی طالبان و حامیان اشغالگران‌شان را تشکیل می‌دهد.

در جامعه افغانستان، که مناسبات تولیدی نیمه‌فئودالی بر آن حاکم است، مسئله ارضی، مسئله محوری اقتصادی - اجتماعی کل جامعه است. تا زمانی که این مسئله به نفع دهقانان حل و فصل نگردد، تغییر بنیادین در وضعیت آنان و در نتیجه کل جامعه رخ نخواهد داد.

با در نظر گرفتن این حقایق، باید چهار گروه اساسی در مالکیت زمین را از هم متمایز کنیم:

۱. توده عظیمی از دهقانان فقیر که در زمین‌های مرغوب فئودال‌ها کار می‌کنند و به طور مستقیم از سلب مالکیت این زمین‌ها سود می‌برند و بیش از هر کس دیگر خواهان این سلب مالکیت هستند.
۲. اقلیت کوچکی از دهقانان میانه‌حال که به نقد در حد میانگین، زمین در تصاحب خود دارند و کار کشاورزی خود را در شکل قابل قبول ادامه می‌دهند.
۳. اقلیت کوچکی از دهقانان مرفه که از استثمار دهقانان تا حدودی بهره می‌گیرند.
۴. فئودالان که سهم آنان به مراتب گسترده‌تر از تولید سرمایه‌داری است و درآمدشان به‌طور عمده نتیجه استثمار دهقانان، استوار به کار بردگی و نظام اجاره کار است.

البته ارقام موجود در مورد مالکیت زمین به ما امکان می‌دهد که این گروه‌های اساسی را صرفاً به‌طور تخمینی و طرح‌گونه از هم متمایز کنیم. با این همه، اگر بخواهیم تصویر کلی از مبارزه برای زمین در افغانستان ارائه کنیم، ناگزیر از تمایزگذاری میان آن‌ها هستیم و می‌توانیم با اطمینان بگوییم که اختلاف روشنی میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین که به دنبال بدست آوردن زمین هستند و فئودالان که بخش عمده زمین را به خود اختصاص داده‌اند، وجود دارد.

تحریف اصلی اقتصاددانان دولتی این است که آن‌ها تمایز روشن میان دهقانان و فئودالان را نفی می‌کنند و یا آن را مبهم بیان می‌کنند. این مناسبات موجب مبارزه دهقانان برای سلب مالکیت زمین از فئودالان می‌گردد و نقطه شروع مبارزه دهقانان با فئودالان است. نقطه نهایی این مبارزه عبارت از مصادره زمین‌های فئودالان از طریق انقلاب دموکراتیک نوین و انتقال آن به دهقانان می‌باشد. این گرایش عینی به طور اجتناب‌ناپذیر از اولویت کشاورزی بر اساس مالکیت کوچک که فعلاً زیر نیروی مالکیت فئودالی قرار دارد، برخاسته است. بهترین روش معقول آنست که در جریان انقلاب دموکراتیک نوین و بعد از پیروزی انقلاب، تمامی دارائی فئودال‌ها، از جمله کلیه زمین‌هایشان، توسط دهقان ضبط و مصادره گردیده و در اختیار دهقانان قرار گیرد. این عالی‌ترین شکل انقلاب ارضی است که کلیه شرکت‌کنندگان در انقلاب و در مبارزه ارضی کم و بیش خواهان آن هستند. و در نتیجه اساس ستم فئودالی برچیده خواهد شد و زمین‌هایشان در اختیار دهقانان قرار خواهد گرفت. این نقطه اصلی مسأله ارضی است.

دهقانان فقیر مبارزه می‌کنند تا زمین‌ها به آن‌ها انتقال یابد. در عالی‌ترین حالت، انقلاب مسأله زمین و آب را به نفع دهقانان حل خواهد کرد. همان‌طور که نشان دادیم، نظریه جناب چکاوک، در حالی که از خاستگاه مبارزه برای کمونیزم علیه بورژوازی، پوچ و ارتجاعی است، در مبارزه بورژوائی علیه بردگی بدل به "نظریات عقلانی" می‌شود. وقتی گفته می‌شود که بردگی باید ضرورتاً از افغانستان محو شود، محو بردگی از افغانستان که مناسبات نیمه‌فئودالی در آن مسلط است، به دو شکل می‌تواند صورت گیرد: یکی از راه انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و دیگری از طریق اصلاحات.

طریقه اول راهی است که همه مائوئیست‌ها بر آن متفق‌القول‌اند و معتقدند که محور بردگی بدون انقلاب قهری دموکراتیک نوین غیرممکن است، زیرا محور مبارزه املاک فئودالی است که مهم‌ترین بدنه بقای بردگی در افغانستان است.

راه دومی، راهی است که بورژوازی آن را زمزمه می‌کند. بعد از این که سرمایه‌داری انحصاری پا به عرصه وجود گذاشت، بورژوازی دیگر نقش انقلابی خود را از دست داد و با فئودالیزم نه به خاطر سرنگون نمودن آن، بل به خاطر استحاله نمودن و حفظ موقعیتش مبارزه می‌کند. زیرا بورژوازی به خوبی درک نموده که بدون تکیه بر بقایای کهن فئودالی نمی‌تواند منافع خود را در این کشورها حفظ نماید.

بناءً اصلاحات ارضی در کشورهایی مانند افغانستان، تضادهای طبقاتی را حل نمی کند. این اصلاحات عمدتاً تأمین کننده منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم خواهد بود، زیرا بورژوازی به هیچ عنوان خواهان سرنگونی بقایای فئودالیزم نیست. دیگر دوران آن که بورژوازی علیه فئودالیزم به منظور سرنگون نمودن آن مبارزه می کرد، به پایان رسیده است. لذا اصلاحات ارضی هم هیچ گره از مشکل توده ها باز نخواهد کرد. افغانستان کنونی نمونه بارز آن است.

این نوع مبارزه بدترین شکل بندگی و بردگی، کندترین درجه انکشاف نیروهای تولیدی، فقر و مصیبتی به مراتب بزرگ تر، استثمار و ستمی به مراتب عظیم تر برای توده های دهقانی و در نتیجه پرولتاریا به همراه دارد. همین اکنون در افغانستان شاهد فقر و مصیبت بزرگی هستیم که نه تنها دهقانان از آن در رنج اند، بل کارگران از آن به طور وسیعی رنج می کشند. صف بیکاران روز به روز طولی تر شده و مزد کارگران در نتیجه این صف طولانی روز به روز پایین می آید. امروز در شهرک های صنعتی اکثریت کارگران در بدل شش الی هفت هزار افغانی در ماه، روزی ۱۲ ساعت کار می کنند.

این وضعیت اسفناک در کشور نتیجه تجاوزات و اشغال گری مکرر سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم اشغالگر امریکا و متحدینش و پیاده نمودن طرحات خیالی و پوچ نمایندگان شان در افغانستان می باشد. ما باید پیش از هر چیز این حقیقت غیرقابل انکار را بیان کنیم که "اصلاحات ارضی" داود خان و "اصلاحات ارضی" "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که در افغانستان طرح ریزی شده است، نه تنها نتوانست کوچک ترین گره از مشکل توده ها و به خصوص دهقانان باز نماید، بل که دهقانان را بیشتر به فئودالان وابسته ساخت.

از آنجا که مالکیت فئودالی، دهقانان افغانستان را از طریق کار و بردگی و از طریق واپس مانده ترین اشکال و روش کشاورزی، در وضعیت بد و فرودست قرار داده است، به همین دلیل رشد فنی و فکری توده های دهقان به تأخیر افتاده است. زیرا مالکیت فئودالی علاوه بر کار بردگی در کشاورزی، یک روبنای اجتماعی مناسب با خود را ایجاد نموده است.

چرا چکاوک در بحث پیرامون انقلاب دموکراتیک نوین و حل مسئله زمین و آب به نفع دهقانان طفره می رود و آن را کاملاً انکار می کند و محتوای این انقلاب را از خوانندگان - و شاید خودش - پنهان می کند؟ زیرا او در این زمینه از خواست بورژوا لیبرال فراتر نمی رود و حتی طرح جناب چکاوک را نمی توان پژواک ضعیف خواست توده های زحمت کش به حساب آورد.

ادامه دارد.